



Investigating the Status of Participatory Urban Development Planning and its Challenges in the Institutional School of Thought

Rana Taghaddosi¹ and Mohammad Hossein Sharifzadegan^{2,*}

¹ PhD Candidate in Urban and Regional Planning, Department of Urban and Regional Planning and Design, Faculty of Architecture and Urban Planning, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

² Professor, Department of Urban and Regional Planning and Design, Faculty of Architecture and Urban Planning, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

* Corresponding Author, m_sharifzadegan@sbu.ac.ir

ARTICLE INFO ABSTRACT

UPK, 2021

VOL.4, Issue.4, PP, 37-62

Received: 25 Apr 2020

Accepted: 15 Aug 2020

Dep. of Urban Planning

University of Guilan

KEYWORDS: Participation, Institutionalism, Participatory urban planning, Institutional barriers, the Institutional Analysis and Development framework (IAD)

Background: In the context of public policy and planning of recent decades, public participation has been regarded as an absolute goodness or a common belief practice (common critical practice) which is rarely questioned. However, there is little evidence showed the long-term effectiveness of applicability the participatory approaches to improve the physical conditions of the most vulnerable groups or their success in creating social change. Meanwhile, as the related issues of participation concept are highly affected by neo-institutionalism theories, and the participatory processes are formed and regulated by institutional regulations, identifying the barriers and challenges of the participatory planning in different institutional levels and the affected institutional rules of these barriers is necessary to get out of them.

Objectives: Investigating the failure reasons of the participatory approaches to access their primary goals as a problem in the collective action through detecting the causes and the factors of non-cooperative behaviors in the participatory processes leading to failure, and recommending an institutional framework for the participatory processes to overcome this problem.

Methodology: The present study with an explanatory-exploratory approach in the framework of interrogative research strategy, uses various techniques e.g. systematic content analysis and qualitative deductive text analysis to answer the research questions.

Results: After identifying the main institutional challenges of participation in the theoretical domain, emphasizing the content critiques on the application of participatory approaches, the Institutional Analysis and Development (IAD) framework introduced by Elinor Ostrom is used in this study to identify the seven-fold institutional rules governing participatory processes in the field of urban development planning, and finally, the conceptual model of the "Institutional Analysis Framework for Participatory Urban Development" is elaborated.

Conclusion: The analysis framework introduced in this study would be applicable in future applied research, in three levels namely: operational level, for generating practical outcomes of participatory planning, policymaking level for decision-making and policy making within the constraints and rules of collective choice affecting the structure of participatory planning action situations, and expandable and operational at the legal level for determining the participants for policy making and its determining rules.

Highlights:

This research identifies the institutional challenges of the participation context in the theoretical field and emphasizes the content critiques in the application of participatory approaches.

The framework for Institutional Analysis of Participatory Urban Development Planning as the main finding of this study, can be developed and exploited in the future applied research, at three levels, namely operational level to produce practical participatory planning outcomes, policy level for decision-making and policy-making within the framework of limitations and collective choice rules affecting the structure of planning action situations, and the legal level, to determine the composition of the relevant policymakers and the determinant rules in this regard.

Cite this article:

Taghaddosi, R., & Sharifzadegan, M. (2021). Investigating the status of participatory urban development planning and its challenges in the institutional school of thought. *Urban Planning Knowledge*, 4(4), 37-62. doi: 10.22124/upk.2020.16334.1457

واکاوی جایگاه برنامه‌ریزی توسعه شهری مشارکتی و چالش‌های فراروی آن در اندیشه نهادگرا^۱

رعنا تقدسی^۱ و محمدحسین شریف‌زادگان^{۲*}

۱. دانشجوی دکتری برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، گروه برنامه‌ریزی و طراحی شهری و منطقه‌ای، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

۲. استاد گروه برنامه‌ریزی و طراحی شهری و منطقه‌ای، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

* نویسنده مسئول: m_sharifzadegan@sbu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>دانش شهرسازی، ۱۳۹۹ دوره ۴، شماره ۴، صفحات ۲۷-۶۲ تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۲۵ گروه شهرسازی، دانشگاه گلستان</p>	<p>بیان مسئله: در متون سیاست‌گذاری عمومی و برنامه‌ریزی دهه‌های اخیر، مشارکت عمومی به‌منزله یک خیر مطلق یا نوعی کنش اعتقادی رایج در نظر گرفته شده است که به‌ندرت مورد تردید و پرسش واقع می‌شود. باوجود این، شواهد اندکی مبنی بر کارایی بلندمدت کاربست رهیافت‌های مشارکتی در بهبود شرایط مادی آسیب‌پذیرترین گروه‌ها یا موفقیت آن‌ها در ایجاد تغییر اجتماعی وجود دارد. درعین‌حال، از آنجاکه مباحث مرتبط با انگاشت مشارکت به‌شدت متأثر از نظریه‌های نهادگرایی هستند و از سوی دیگر، فرایندهای مشارکتی خود توسط قواعد تشکیل و تنظیم می‌شوند، شناسایی موانع و چالش‌های برنامه‌ریزی مشارکتی به تفکیک سطوح نهادی و قواعد نهادی مؤثر بر هر دسته از این موانع برای برون‌رفت از آن ضرورت می‌یابد.</p> <p>هدف: بررسی علل عدم دستیابی رهیافت‌های مشارکتی به اهداف نخستین آن‌ها به‌عنوان یک مشکل در کنش جمعی، از طریق ردیابی علل و عوامل رفتارهای غیرهمکارانه در فرایندهای مشارکتی منجر به شکست و تدوین چارچوب تحلیل نهادی فرایندهای مشارکتی برای به غلبه بر این مشکل.</p> <p>روش: پژوهش حاضر با رویکرد تبیینی-اکتشافی و در چارچوب استراتژی پژوهش استقهامی، با به‌کارگیری فنون مختلفی همچون بررسی و تحلیل محتوای سیستماتیک و تحلیل کیفی استنتاجی متون به پاسخ به پرسش‌های پژوهش می‌پردازد.</p> <p>یافته‌ها: پس از شناسایی چالش‌های نهادی مطرح در خصوص انگاشت مشارکت در حیطه‌ی نظری با تأکید بر انتقادات محتوایی در مسیر کاربست رهیافت‌های مشارکتی و با بهره‌گیری از چارچوب توسعه و تحلیل نهادی معرفی شده توسط الینور استروم، شناسایی قواعد نهادی هفت‌گانه‌ی تنظیم‌کننده‌ی فرایندهای مشارکتی در حیطه‌ی برنامه‌ریزی توسعه شهری و در نهایت، تبیین مدل مفهومی «چارچوب تحلیل نهادی برنامه‌ریزی توسعه شهری مشارکتی» صورت گرفته است.</p> <p>نتیجه‌گیری: چارچوب تحلیل معرفی شده در این پژوهش، در پژوهش‌های کاربردی آتی، در سه سطح عملیاتی برای تولید برآمدهای عملی برنامه‌ریزی مشارکتی، سطح سیاست‌گذاری برای تصمیم‌گیری و خط‌مشی‌گذاری در قالب محدودیت‌ها و قواعد انتخاب جمعی تأثیرگذار بر ساختار موقعیت‌های کنش برنامه‌ریزی مشارکتی و در سطح قانونی برای تعیین ترکیب مشارکت‌کنندگان ذی‌صلاح سیاست‌گذاری و قواعد تعیین‌کننده در این راستا، قابل توسعه و بهره‌برداری خواهد بود.</p>
<p>کلید واژه‌ها: مشارکت، نهادگرایی، برنامه‌ریزی شهری مشارکتی، موانع نهادی، چارچوب تحلیل نهادی استروم</p>	<p>نکات برجسته: این پژوهش به شناسایی چالش‌های نهادی مطرح در خصوص انگاشت مشارکت در حیطه‌ی نظری و با تأکید بر انتقادات محتوایی در مسیر کاربست رهیافت‌های مشارکتی پرداخته است. چارچوب تحلیل نهادی برنامه‌ریزی توسعه شهری مشارکتی به‌عنوان یافته‌ی اصلی این پژوهش، در پژوهش‌های کاربردی آتی، در سه سطح عملیاتی، سیاست‌گذاری و قانونی قابل توسعه و بهره‌برداری خواهد بود.</p>

^۱ مقاله حاضر برگرفته از مطالعات رساله دکترای نویسنده اول با عنوان «موانع نهادی برنامه‌ریزی توسعه شهری مشارکتی، مورد پژوهی: مناطق شهر تهران» به راهنمایی دکتر محمدحسین شریف‌زادگان در دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی است.

ارجاع به این مقاله: تقدسی، رعنا و شریف‌زادگان، محمدحسین. (۱۳۹۹). واکاوی جایگاه برنامه‌ریزی توسعه شهری مشارکتی و چالش‌های فراروی آن در اندیشه نهادگرا. *دانش شهرسازی*، (۴)۴، ۲۷-۶۲. doi: 10.22124/upk.2020.16334.1457

بیان مسئله

در ادبیات سیاست‌گذاری عمومی و برنامه‌ریزی دهه‌های اخیر، مشارکت عمومی به‌منزله یک خیر مطلق در نظر گرفته شده است. این تأکید بر مطلوبیت ذاتی مشارکت عمومی بخشی از یک سنت است که در پی گشودن فرایندهای برنامه‌ریزی به شیوه دموکراتیک و گسترش دامنه مشارکت عمومی به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از سیاست‌گذاری عمومی است.

در مورد رهیافت‌های مشارکتی در امر توسعه شهری نیز، ادعاهای زیادی در متون تخصصی مرجع برنامه‌ریزی شهری وجود دارد که لزوم به‌کارگیری این رهیافت‌ها را از طریق هدف کلان دستیابی به کارآمدی و کارایی بیشتر سرمایه‌گذاری و کمک به فرایندهای برقراری دموکراسی و توانمندسازی توجیه می‌کنند. مسئله تضمین پایداری مداخلات منجر به توسعه نیز در همین راستا و با دخالت مناسب گروه‌های ذی‌نفع در عرضه و مدیریت منابع، خدمات و امکانات قابل‌حل فرض شده است.

باوجود این ادعاها، شواهد اندکی مبنی بر کارایی بلندمدت کاربست این رهیافت‌ها در بهبود شرایط مادی آسیب‌پذیرترین گروه‌ها یا موفقیت راهبردهای مشارکتی در ایجاد تغییر اجتماعی وجود دارد (کلپور^۱، ۱۹۹۹)؛ و بنابراین شاید بتوان مشارکت را به‌منزله یک کنش اعتقادی^۲ در نظر گرفت که اغلب برنامه‌ریزان معاصر به آن اعتقاد دارند و به‌ندرت مورد تردید و پرسش واقع می‌شود. این کنش اعتقادی بر سه اصل اساسی استوار است که عبارت‌اند از: نخست، مشارکت ذاتاً خوب است (به‌ویژه برای مشارکت‌کنندگان)؛ دوم، تمرکز بر به‌کارگیری صحیح فنون، راه اصلی تضمین موفقیت رهیافت‌های مشارکتی است؛ و سوم، طی فرایند مشارکتی باید از طرح ملاحظات قدرت و سیاسی به‌عنوان عوامل تفرقه‌افکن و مانع‌ساز، پرهیز شود.

درعین‌حال، از یک‌سو مباحث مرتبط با انگاشت^۳ مشارکت به‌شدت تحت تأثیر نظریه‌های نونهادگرایی^۴ قرار دارند؛ چراکه نهادها به رسمیت یافتن انتظارات متقابل در رفتارهای همکارانه کمک می‌کنند؛ اجازه اعمال تحریم در موارد عدم همکاری را می‌دهند و بدین ترتیب از هزینه مبادلات فردی می‌کاهند. نهادهای اجتماعی را می‌توان راه‌حلی هوشمندانه برای مشکلات نظیر عدم اعتماد یا تخلفات رایج در روابط اقتصادی دانست، زیرا تقلب و سواری مجانی^۵ را به فعالیت‌هایی بسیار پرهزینه و بدون صرفه تبدیل می‌کنند (گرانووتر^۶، ۱۹۹۲). نهادها، برای نظریه‌پردازان، سیاست‌گذاران و فعالان توسعه بسیار جذاب هستند؛ چراکه به شکل‌گیری جامعه‌ای خوانا کمک می‌کنند و تلاش‌های فردی را به شکلی قابل‌مشاهده، قابل‌تحلیل و رام‌شدنی به کنش‌های جمعی قابل مداخله و تأثیرپذیر تبدیل می‌کنند (اسکات^۷، ۱۹۹۸). از سوی دیگر، هدف بسیاری از مداخله‌های توسعه در ظاهر ایجاد یا پشتیبانی از «ساختارهای رسمی اجتماع»^۸ است که آینده تمام‌نمای ساختارهای بوروکراتیک در هر کشور هستند. در اینجا توجه به تناقضی مهم در ارتباط میان انگاشت‌های ساختار اجتماعی و مشارکت ضرورت می‌یابد؛ چراکه بخشی از توجیه کاربست رهیافت‌های مشارکتی، جلوگیری از بروز کاستی‌های توسعه ناشی از عملکرد بوروکراسی دولتی است (کلپور، ۱۹۹۹، ۶۰۱). دربرگیری پذیرش نهادی^۹، تبدیل به رشته‌ای جدایی‌ناپذیر از رهیافت‌های مشارکتی شده است؛ فرایندی که تضمین‌کننده توسعه کارآمدتر القای ویژگی‌های مطلوب به مشارکت‌کنندگان (مسئولیت‌پذیری، همکاری، تلاش جمعی) و در نتیجه توانمندسازی آنان تلقی می‌شود. در مقابل، طرد شدن از نهادهای اجتماعی، و به حاشیه رانده شدن از متن اجتماع، نامطلوب و ناکارآمد و در تضاد با اهداف مشارکت در نظر گرفته می‌شود.

درنهایت با تکیه بر مباحث ذکرشده، می‌توان بر این نکته کلیدی تأکید نمود که در پژوهش‌های صورت گرفته تاکنون آن‌چنان که باید بر بُعد نهادی به‌عنوان عاملی تعیین‌کننده در موفقیت یا شکست برنامه‌ریزی به‌طور عام، و برنامه‌ریزی توسعه شهری به‌طور خاص، پرداخته نشده است و قطعاً نیاز به مطالعه بیشتر در این رابطه وجود دارد. این پژوهش به بحث و استدلال در این زمینه می‌پردازد تا نشان دهد که عدم جلب مشارکت عمومی موفقیت‌آمیز می‌تواند ناشی از غفلت از برخی بینش‌های کلیدی ریشه گرفته از ابعاد نهادی نظریه انتخاب عمومی^{۱۰} و چگونگی ارتباط آن با انتخاب‌های عقلانی ذینفعان در فرایند برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری

¹ Cleaver, 1999

² Act of faith

³ Concept

⁴ New institutionalism

⁵ Free riding

⁶ Granovetter, 1992

⁷ Scott, 1998

⁸ Formalized community structures

⁹ Institutional inclusion

¹⁰ Public Choice

باشد. همچنین با بررسی علل عدم دستیابی رهیافت‌های مشارکتی به اهداف نخستین آن‌ها به‌عنوان یک مشکل در کنش جمعی، به ردیابی علل و عوامل رفتارهای غیر-همکارانه در فرایندهای مشارکتی منجر به شکست آن، و تأکید بر لزوم طراحی مجدد نهادهای فرایندهای مشارکتی برای به غلبه بر این مشکلات بنیادین می‌پردازد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر در راستای پاسخ به این پرسش شکل گرفته است که «از دیدگاه نهادی، چرا فرایندهای برنامه‌ریزی توسعه شهری مشارکتی نمی‌توانند به تمام نتایج مثبت مورد ادعا در متون نظری مرتبط دست یابند؟». با توجه به ویژگی پرسش مطرح‌شده، پژوهش حاضر مبتنی بر ساخت‌باوری اجتماعی است که انگاشت‌ها را بیش از آنکه قابل خلق یا اکتشاف توسط ذهن بدانند، بر ساخته شده و در عین حال پاسخگو و متناظر به امری واقعی در جهان می‌داند که افراد یا گروه‌ها آن واقعیت را تعریف می‌کنند. این شاخه از ساخت‌باوری، به‌جای پرداختن به «پرسش‌های هستی‌شناسانه» یا سببی (علی)، به ماهیت و ساخت دانش (شناخت‌شناسی) و چگونگی پیدایش و اهمیت یافتن آن برای جامعه می‌پردازد و دانش را حاصل میانکنش افراد در اجتماع می‌داند. (برگر و لاکمن^۱، ۱۹۹۱).

کاربست چارچوب‌های ردیابی شده‌ی ارتباط میان انگاشت مشارکت و مبانی فکری نهادگرایی در مرحله‌ی مبانی نظری باید متناسب با شرایط هر مطالعه موردی آتی، جرح‌و‌تعديل شود. بر این اساس روش‌شناسی پژوهش حاضر در چارچوب استراتژی پژوهش استفاده‌ی است و در آن، فنون مختلفی همچون بررسی و تحلیل محتوای سیستماتیک و تحلیل کیفی استنتاجی متون جهت پاسخ دادن به پرسش‌های پژوهش به کار گرفته خواهند شد. مفهوم استفاده در مورد فرایند حرکت از توصیف‌های عامیانه زندگی اجتماعی به سمت توصیف‌های فنی و علمی آن به کار می‌رود و راهبرد پژوهش استفاده‌ی، شامل برساختن نظریه‌ای است که ریشه در فعالیت‌های روزانه، و یا ریشه در زبان و معانی کنشگران اجتماعی دارد و شامل دو مرحله اصلی است: نخست، توصیف فعالیت‌ها و معانی؛ و دوم، مشتق کردن مقوله‌ها و مفاهیمی که می‌توانند شالوده‌ی فهم یا تبیین مسئله موردنظر باشند (بلیکی، ۱۳۹۲، ۱۵۶).

همچنین بر اساس گونه‌بندی رایج در زمینه‌ی انواع پژوهش که بر اساس هدف به سه نوع توصیفی، تبیینی و اکتشافی تقسیم می‌شود، این پژوهش دارای ماهیت تبیینی است؛ چراکه به کشف روابط علی موضوع پژوهش یعنی چارچوب شکست فرایندهای برنامه‌ریزی توسعه شهری مشارکتی در دستیابی به نتایج مثبت مورد ادعا، چارچوب اصلی مقاله را تشکیل می‌دهد که نشان از تبیینی بودن آن دارد؛ و در عین حال با توجه به تلاش برای کشف و ارائه‌ی چارچوب مفهومی تحلیل نهادی متناسب با ویژگی‌های عرصه‌ی کنش مورد مطالعه، از ماهیت اکتشافی نیز برخوردار است.

مبانی نظری

مشارکت: مزایا و محدودیت‌ها

ماهیت پیچیده و پویای مشکلات شهری که در بسیاری موارد مبتنی بر متغیرهای ناشناخته (نامعلومی‌ها)، چند مقیاسی و تأثیرگذار بر طیف وسیعی از افراد، کنشگران و نیازمند مداخله هم‌زمان چندین نهاد کارگزار است، تصمیم‌گیری‌های انعطاف‌پذیر نسبت به شرایط در حال تغییر، شفاف و دربرگیرنده دانش و ارزش‌های موجود را در راستای گشودن این دسته از مشکلات اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. به همین دلیل، مشارکت گروه‌های ذی‌نفع در تصمیم‌گیری‌های شهری و محیطی به‌طور روزافزون در سیاست‌گذاری‌های ملی و بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته است.

مشارکت عمومی، فرایندی است که طی آن، دغدغه‌ها، نیازها و ارزش‌های عمومی در تصمیم‌گیری‌های حکومتی و رسته‌ای گنجانیده می‌شود و در حقیقت فرایند ارتباط و میانکنش دوجانبه با هدف کلی تصمیم‌گیری‌های بهتر با پشتیبانی مردم است (کرایتون^۲، ۲۰۰۵، ۷). مشارکت مردمی فرایندی دربرگیرنده‌ی تبادل اطلاعات، مشاوره، تعهد، تصمیمات شراکتی و قدرت شراکتی

¹ Berger & Luckman, 1991

² Creighton, 2005

است. در این زنجیره نقش و میزان دخالت مردم در تصمیم‌سازی از پایین‌ترین سطح (تبادل اطلاعات) تا بالاترین سطح (قدرت و اختیار) افزایش می‌یابد. میان هر یک از مراحل این فرایند نمی‌توان حد و مرز قطعی قائل بود؛ چراکه این سطوح با یکدیگر هم‌پوشانی دارند و هر سطح با توجه به سطوح دیگر شکل می‌گیرد (شرفی و برک‌پور، ۱۳۸۹، ۷).

انگاشت مشارکت در چارچوب پژوهش حاضر، بر فرایندی سازمان‌دهی شده دلالت دارد که طی آن، افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها به‌طور انتخابی نقشی فعال در تصمیم‌گیری‌های تأثیرگذار بر زندگی خودشان می‌پذیرند (رید، ۲۰۰۸)؛ و از طریق ایفای نقش در این فرایند، با بیان خواسته‌ها و ارزش‌های خویش بر قدرت رسمی و نهادینه‌شده اثر می‌گذارند. اهداف نوعی چنین فرایندی شامل تأثیرگذاری بر تصمیمات گوناگون مؤثر بر زندگی گروه‌های وسیعی از مردم و تضمین پاسخ‌گویی مقامات رسمی در خصوص آن تصمیم‌ها و حل مناقشات، سازگاری با تغییرات اجتماعی و کاربست یا ایجاد گزینه‌هایی برای روابط قدرت اجتماعی و نهادی است (وارز و براون، ۲۰۰۸). در چارچوب این تعریف، مشارکت می‌تواند کنشگران فردی شامل افراد تأثیرپذیر از فرایند مشارکتی (در اینجا توسعه شهری) و/یا ذی‌مدخل در نتایج حاصل از آن، یا شهروندان با نقش سخنگو، نماینده یا وکیل منافع سازمان‌نیافته‌ی متأثر از نتایج فرایند همچون محله‌ها، یا کنشگران جمعی را در برگیرد. تعریف فوق با تمرکز بر نقش مشارکت ذی‌نفعان، از تعریف وسیع‌تر و کلی‌تر مشارکت عمومی متمایز می‌گردد و در چارچوب آن، ذی‌نفعان (دخیلان)، «اشخاص یا گروه‌های سازمان‌یافته به لحاظ اجتماعی تعریف می‌شوند که می‌توانند بر یک تصمیم، فعالیت یا برآمدهای یک پروژه اثرگذار باشند یا از آن متأثر گردند» (کوئن، ۲۰۰۹، ۳). دلیل گزینش و محدود کردن انگاشت مشارکت به این تعریف آن است که در مقیاس شهری و در اغلب برنامه‌ها، طرح‌ها و پروژه‌های شهری، طیف مشخصی از افراد از اهداف آن سطح مشخص سیاست‌گذاری و آثار اجرای آن تأثیر می‌پذیرند و نه تمامی مردم به مفهوم عام و کلان.

کلی‌ترین رده‌بندی قابل ردیابی در متون مرتبط، انگاشت مشارکت در امر توسعه را به دو دیدگاه مشارکت به‌مثابه ابزاری برای توسعه و مشارکت به‌عنوان مقصود اصلی توسعه با ویژگی‌های زیر مجزا نموده است:

نخست-مشارکت به‌مثابه ابزار: در این دیدگاه به مشارکت به‌عنوان ابزاری برای دستیابی به مجموعه‌ای از اهداف خرد و یا کلان نگریسته می‌شود. این شکل از مشارکت به‌عنوان یک شکل ایستا، منفعل و در نهایت قابل کنترل است که بیشتر در پروگرام‌ها و پروژه‌های توسعه نواحی روستایی به کار گرفته می‌شود. (نلسون و رایت، ۱۹۹۵)

در دیدگاه ابزاری، مشارکت با افزودن بر دانش مرتبط با فرآیند تصمیم‌گیری (مانند ایده‌های خوب و تخصص مشارکت‌کنندگان) به افزایش کیفیت و بهبود محتوای تصمیم نهایی منجر می‌گردد؛ با دخیل نمودن مشارکت‌کنندگان در ارزیابی و پایش گزینه‌ها، بر کیفیت تحلیل‌ها می‌افزاید؛ حمایت عمومی از تصمیمات مرتبط محیطی را افزایش می‌دهد که منجر به صرفه‌جویی در زمان (شکل‌گیری فرایندهای تصمیم‌گیری کوتاه‌مدت‌تر) و اجرای همکارانه می‌گردند؛ و سطح درگیری و تضادها را کاهش می‌دهد تا اقدام و اجرا را تسهیل نماید. (کوئن، ۲۰۰۹، ۱۸۴)

دوم- مشارکت به‌مثابه مقصد: در این دیدگاه، مشارکت به‌عنوان فرایندی دیده می‌شود که در آن اعتماد و اتحاد ایجاد می‌گردد و پویا، کمیت‌ناپذیر و غیرقابل پیش‌بینی است. این نوع نگرش، در درون خود دارای هدف تقویت، تأثیر و یا مداخله از پایین به بالا است. طی این فرایند، مردم به‌صورت مستقیم در شکل‌دهی، تصمیم‌سازی و سهیم شدن در فرایند توسعه از پایین به بالا بهره‌مند هستند. علیرغم تأکید بر جنبه‌ی ابزاری مشارکت در اسناد سیاست‌گذاری به‌طور ضمنی بر ارتباط تنگاتنگ آن با جنبه‌ی هنجاری (مشارکت به‌منزله‌ی مقصد) تأکید دارند؛ چراکه فواید بالقوه‌ی قابل توجه فرایندهای تصمیم‌گیری مشارکتی و ارجحیت آن بر فرایندهای تصمیم‌گیری غیرمشارکتی را بدیهی فرض می‌کنند.

فواید و دلایل چندگانه‌ای در منابع متعدد برای جلب مشارکت فعال ذی‌نفعان و عموم در عرصه برنامه‌ریزی قابل ردیابی است که در یک جمع‌بندی کلی می‌توان موارد ذکر شده را به سه دسته هنجاری، محتوایی و ابزاری تقسیم نمود که به ترتیب موارد زیر را در برمی‌گیرد: (بلک‌استاک، کلی و هورسی، ۲۰۰۷، ۲۷۷)

¹ Reed, 2008

² Juarez & Brown, 2008

³ Coenen, 2009:3

⁴ Nelson & Wright, 1995

نخست- تشویق یادگیری^۲ فردی و اجتماعی به غنی‌سازی و افزایش سطح آگاهی افراد و اجتماع می‌انجامد. (هنجاری)

دوم- تشویق بیان دیدگاه‌های چندگانه و نگاه‌های چندجانبه به بهبود شیوه درک مسائل و در نتیجه گزینش راه‌حل‌های مناسب‌تر منجر می‌گردد. (محتوایی)

سوم- تشویق روابط همکارانه به اجرای موفق تصمیم‌ها و برنامه‌ها و حل تضادها کمک می‌کند. (ابزاری)
علاوه بر دسته‌بندی سه‌گانه فوق، مهم‌ترین مزیت‌های عملکردی برشمرده شده برای مشارکت، برحسب مراحل عمومی هر تصمیم‌گیری، به ترتیب عبارت‌اند از:

نخست- افزایش احتمال دستیابی به تصمیم‌های واجد کیفیت و پایداری بیشتر

مشارکت‌کنندگان می‌توانند موضوعاتی را که در فرایندهای تصمیم‌گیری بالا به پایین احتمالاً نادیده گرفته می‌شوند، مطرح و با اولویت‌بندی کنند؛ و اطلاعاتی دارند که جز از طریق آن‌ها در دسترس نخواهد بود (دانش بومی/محلی)^۳ (کوئنن، ۲۰۰۹، ۱۸۷).

دوم- تحلیل و ارزیابی بهتر گزینه‌ها در فرایند تصمیم‌گیری

فرایند مشورت عمومی، اغلب به روشن‌تر شدن هرچه بیشتر اهداف عملیاتی و نیازهای هر پروژه یا سیاست منجر می‌گردد. آرای عمومی می‌تواند روند بازاندیشی در خصوص ابعاد پنهان مسئله را که ممکن است مانع از دستیابی به راه‌حل‌های کارآمد شود، تسریع نمایند. (کرایتون، ۲۰۰۵، ۱۸)

سوم- اجرای موفق‌تر تصمیم‌نهایی

اجرای بهتر و ساده‌تر تصمیم‌های مشارکتی به معنای اجتناب از مشکلات ناشی از نبود اطلاعات در فرایند اجرا از قبیل تأخیر زمانی، هزینه‌ها و تضادهای ناشی از عدم مشروعیت یک تصمیم مشخص یا بی‌اعتمادی عمومی به بدنه‌ی تصمیم‌گیرنده است. شرط اجرای موفق هر تصمیم، اعتمادسازی در میان گروه‌های هدف سیاست‌گذاری و جلب همکاری کنشگران یاری‌رسان در مرحله‌ی اجراء است؛ چراکه وجود «حس مالکیت» در آن‌ها می‌تواند اجرای برنامه یا پروژه را تسهیل نماید (کوئنن، ۲۰۰۹، ۱۹۳).
دربارهٔ مزایای مشارکت در اغلب منابع موجود به تفصیل سخن رانده شده است؛ اما آنچه کمتر به آن پرداخته شده است، شناسایی محدودیت‌ها و موانع مشارکت عمومی است که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بر کیفیت تصمیم‌های خروجی فرایندهای برنامه‌ریزی مشارکتی تأثیرگذار هستند. به نظر می‌رسد حداقل در مواردی که سازمان‌های بزرگ در تلاش‌اند فرایندهای مشارکت عمومی را پیش ببرند، شکست‌ها بسیار شایع‌تر از موارد موفقیت آن هستند. اما داده‌های اندکی وجود دارد که نشان دهند کدام‌یک از عوامل متعددی که به نتایج مطلوب منجر می‌شود، با موفقیت مشارکت عمومی پیوند خورده است و موانع اساسی مشارکت عمومی را می‌توان به مناقشه‌ی اساسی بین ارزش‌های دموکراسی چندگانه‌باور و کارآمدی اداری در دموکراسی بوروکراتیک نسبت داد (پیل، شوایتزر، مونرو، کارنس و ولف^۴، ۱۹۹۶، ۱). محدودیت‌هایی که برای مشارکت در متون علمی مطرح شده است، اغلب به بحث در مورد محدودیت‌های یک روش خاص جلب مشارکت، و نه عملکرد ابزاری مشارکت به‌طور کلی می‌پردازند. کلی‌ترین موارد مشترک مورد اشاره عبارت‌اند از: (کوئنن، ۲۰۰۹، ۱۹۴-۲۰۷) و (شرفی و برک‌پور، ۱۳۹۱، ۵۶-۵۷)

نخست- محدودیت‌های ناشی از نمایندگی: بی‌کفایتی مشارکت‌کنندگان و علاقه‌مندی آن‌ها صرفاً به منافع شخصی

خود و نه منافع جمعیت گسترده‌تری که نمایندگی آن هستند، را شامل می‌گردد. در مقابل، می‌توان چنین فرض نمود که ممکن است افراد منتخب، تنها نماینده‌ی اقلیتی از مردم باشند؛ یعنی آنان که فعال و پایبند به مشارکت هستند و نه تمامی مردم از جمله قشر محروم یا آسیب‌پذیر.

¹ Blackstock, Kelly & Horsey, 2007

² Learning

³ Local knowledge

⁴ Peelle, Schweitzer, Munro, Carnes, & Wolfe, 1996

دوم - محدودیت‌های ناشی از فرایند: فرایند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری مشارکتی از مراحل مختلفی تشکیل شده است که با کانال‌ها و روابط گوناگون به هم متصل شده‌اند. گروه‌های ذی‌نفع می‌توانند تأثیرات متفاوتی بر هر یک از مراحل بگذارند. نکته‌ی مهم دیگر انتخاب این است که مردم به‌طور یکسان در تمامی مراحل مشارکت داشته باشند یا فقط در برخی مراحل و یا چه گروه‌هایی باید در چه مرحله‌ی وارد شوند. مشکل دیگر چگونگی کنترل و ثابت نگه‌داشتن علایق و خواسته‌ها، به‌ویژه زمانی است که فرایند برنامه‌ریزی طولانی می‌شود (شرفی و برک‌پور، ۱۳۹۱، ۶۵-۶۴).

سوم - محدودیت‌های عملکرد ابزاری مشارکت: به‌موازات عملکردهای ابزاری سه‌گانه‌ی مشارکت یعنی افزایش کیفیت و بهبود محتوای تصمیم‌نهایی از طریق افزودن بر دانش مرتبط با فرایند تصمیم‌گیری، افزایش کیفیت تحلیل‌ها با دخیل نمودن مشارکت‌کنندگان در ارزیابی و پایش گزینه‌ها و تسهیل اقدام و اجرا از طریق توسعه حمایت عمومی و کاهش سطح درگیری و تضادها سه نوع محدودیت نیز برای این دسته از عملکردها قابل طرح است: (کوئن، ۲۰۰۹)

• محدودیت در استفاده از اطلاعات مشارکت‌کنندگان

محدودیت‌های موجود در مسیر ارتقای کیفی تصمیم‌ها از طریق افزودن بر دانش مرتبط به آن‌ها را می‌توان در دو دسته کلی مورد بحث قرار داد: نخست، محدودیت‌های کسب اطلاعات محتوایی صحیح، بی‌طرفانه و نماینده‌ی اطلاعات تمامی مشارکت‌کنندگان؛ و دوم، محدودیت‌های استفاده از اطلاعات کسب‌شده به‌نحوی که با افزودن بر دانسته‌های موجود، سبب بهبود فرایند تصمیم‌گیری مشارکتی می‌گردد. در این خصوص، لازم است به تفاوت ماهوی میان به‌کارگیری اطلاعات و قابلیت اطلاعات کسب‌شده برای ایجاد تغییر در تصمیم‌نهایی توجه شود. شاید بتوان معیار اصلی شایستگی و کارآمدی یک فرایند مشارکتی را در آن دانست که آیا اطلاعات کسب‌شده از طریق این فرایند، مورد استفاده قرار گرفته و نقشی در فرایند تصمیم‌گیری ایفا می‌کند یا خیر؛ و نه اینکه لزوماً تصمیم‌نهایی را تغییر دهند.

• محدودیت‌های مشارکت در ارتقای کیفیت ارزیابی

محدودیت‌های مرتبط با عملکرد ابزاری دوم مشارکت یعنی «ارتقای کیفیت تحلیل‌ها از طریق وارد نمودن مشارکت‌کنندگان به فرایند ارزیابی و پایش گزینه‌ها» را می‌توان در سه دسته کلی مورد بحث قرار داد:

الف - منابع لازم برای مرحله‌ی ارزیابی و پایش: در تقاضای انواع فرآیندهای مشارکتی از مشارکت‌کنندگان تفاوت‌های مشخصی دیده می‌شود که نه‌تنها به میزان تعهدات زمانی، بلکه به چگونگی تقاضای فرآیند نیز مرتبط است.

ب - انواع تصمیم‌ها: انواع مختلف تصمیم‌ها مستلزم تحلیل‌ها، روش‌های مشارکت و ترتیبات نهادی گوناگونی هستند. انواع تصمیم‌گیری‌های مرتبط با مسائل محیطی شامل: مسائل واحد مانند پروژه‌های زیرساخت‌ها، دستورکارهای توسعه پایدار در مقیاس اجتماعات محلی، کاربری‌های زمین نامطلوب در مقیاس محلی از جمله تأسیسات دفع زباله، صنایع مزاحم و...؛ و انتخاب‌های تأثیرگذار بر زندگی اعضای اجتماع است. در سطح و میزان مشارکت مردمی، میان تصمیمات مستقیماً تأثیرگذار بر زندگی مشارکت‌کنندگان و تصمیمات مربوط به اهداف راهبردی، هنجارها و ارزش‌ها تفاوت‌های معنی‌داری دیده می‌شود.

پ - ایجاد محیط مناسب برای ارزیابی: روش‌های نوآورانه‌تر، معمولاً محیط بهتری را برای مشارکت‌کنندگان ایجاد می‌کنند تا در آن به بحث در مورد گزینه‌ها بپردازند و در نتیجه کیفیت ارزیابی را افزایش می‌دهند؛ چراکه در این روش‌ها، بحث و بررسی نقش مهم‌تری ایفا می‌کند، زمان و منابع لازم را برای درک بهتر مسئله پیش از آنکه برای مشاوره فراخوانده شوند در اختیار شرکت‌کنندگان می‌گذارد و در نهایت کیفیت محیط ارزیابی را افزایش می‌دهد.

• محدودیت‌های بهبود کیفی اجرا از طریق مشارکت عمومی

مشکلات اجرا عمدتاً از کمبود اطلاعات، مشروعیت تصمیم‌های خاص، یا فقدان اعتماد عمومی ناشی می‌شوند. شرط کلی برای اجرای موفق، تعهد و اعتمادسازی میان گروه‌های هدف سیاست‌های برنامه‌ی مشارکتی موردنظر و جلب همکاری تمام کنشگران دخیل در اجراست.

برنامه‌ریزی شهری مشارکتی

برخلاف برنامه‌ریزی هنجارین مبتنی بر تحلیل عقلانی که بر اساس اختیار معیارهای صریح ارزشی انجام می‌گیرد و در قالب آن، منافع افراد و گروه‌های موجود در یک جمع معادل منافع عمومی تلقی می‌گردد، در برنامه‌ریزی دموکراتیک، شرط قرارگیری فرآیند برنامه‌ریزی و برآیندهای آن در راستای منافع عمومی، دسترسی همه گروه‌های متأثر از برنامه به فرآیند برنامه‌ریزی و ورود آن‌ها به جریان تصمیم‌گیری‌های مرتبط است؛ چراکه بر اساس اصول دموکراسی، تصمیم‌هایی که به کل جامعه مربوط می‌شوند باید با نظر تمام افراد گرفته شود. ترجمه‌ی اصل دموکراتیک نظارت همگانی بر تصمیم‌گیری جمعی در قلمرو برنامه‌ریزی، منجر به شکل‌گیری رهیافت‌های برنامه‌ریزی مشارکتی از اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی در کشورهای بیشتر توسعه‌یافته شد. (عبدی دانشپور، ۱۳۸۷، ۳۳۳-۳۳۴)

رهیافت‌ها و مدل‌های متعددی در زمینه برنامه‌ریزی مشارکتی از نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ به این سو مطرح گردیده است که همگی بر وجود رابطه متقابل نهادهای دولتی، نهادهای عمومی و محلی تأکید می‌کنند (میتلین و تامپسون^۱، ۱۹۹۵، ۲۳۰). پیش از این مقطع، برنامه‌ریزی سینوپتیکی^۲ (سیستمی) حاکم بر رهیافت‌های برنامه‌ریزی در دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی را به نوعی می‌توان ادامه‌ی الگوواره‌ی عقلانی-جامع، البته در شکلی تغییر یافته دانست که نقطه‌ی شروع مدل‌های برنامه‌ریزی عمل‌گراتر (به‌طور خاص اندک‌افزایی^۳ و پویا-مختلط^۴) بود که فرصت‌های قابل‌توجهی را برای مشارکت عمومی فراهم می‌نمود. دو پیشرفت قابل‌ملاحظه در این راستا عبارت بودند از: نخست، نهادینه شدن نقشی محدود برای نظردهی عمومی در برنامه‌ریزی؛ و دوم، دربرگیری کنشگرانی از خارج از سکوی سیاست‌گذاری رسمی در شیوه‌ی اندک‌افزای برنامه‌ریزی. هر دوی این موارد، حاکی از تغییراتی مهم در زمینه‌ی تفکر برنامه‌ریزی بودند. با ظهور برنامه‌ریزی سیستمی و نیاز به دریافت بازخورد از ذینفعان و ماهیت چرخه‌ای آن، به‌تدریج مشارکت عمومی به یک عنصر اصولی در فعالیت برنامه‌ریزی تبدیل شد.

باوجود این تحول فکری مهم در ادراکات پیشین برنامه‌ریزی، دو انگاشت مرکزی الگوواره‌ی جامع-عقلانی همچنان در عمل برنامه‌ریزی جایگاه خود را حفظ نمودند: برنامه‌ریزی مجزا از سیاست، و مدل منافع عمومی واحد. این دو خط فکری با وجود تغییرات صورت پذیرفته در گفتمان نظری برنامه‌ریزی، تضمین‌کننده‌ی آن بود که تغییرات موردنظر رهیافت‌های اندک‌افزا و سیستمی تا دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی همچنان به بروز فرصت‌های جدید مشارکت عمومی منجر نگردد. (لین^۵، ۲۰۰۵، ۲۹۲؛ فریدمن و کوئستر^۶، ۱۹۹۴).

پس از افول نسبی برنامه‌ریزی سینوپتیک (سیستمی)، برنامه‌ریزان به انواع ایده‌ها و رهیافت‌های جدید روی آوردند که گرچه به لحاظ نظری از آن به‌عنوان دوره‌ی جمع‌گرایی یاد شده است. تعدادی از گرایش‌های مهم طی این دوره ظهور کرده‌اند. به غیر از برنامه‌ریزی دادوستدمآبانه^۷، تمام رهیافت‌های معاصر به‌جای توسعه‌ی مدل‌های هنجاری، با توضیحات محتوایی آغاز می‌شوند. حتی در رهیافت‌های ریشه‌ای و مارکسیستی شکل گرفته در این دوران نیز که به‌دلیل نبود نیروی تجویزی مورد انتقاد قرار گرفته‌اند، اصرار بر توصیف واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی در آن‌ها، در حقیقت نوعی ادغام تفکر برنامه‌ریزی با تحلیل سیاست و دیگر علوم اجتماعی است، و نقطه‌ی آغازی برای به غلبه بر شکست‌ها و انتقادات وارد بر مدل‌های پیشین بوده است. در سیر دگرگونی رهیافت‌های مبتنی بر انگاشت اصلی مشارکت مراحل کلی قابل تشخیص است که عبارت‌اند از:

نخست - تلاش برای افزایش سطح آگاهی و هوشیاری عمومی نسبت به لزوم و اهمیت مشارکت در تصمیم‌گیری‌های عمومی در اواخر دهه ۱۹۶۰ م. به‌موازات اوج‌گیری انتقادات ضد-نوگرایانه از الگوواره‌ی انتقال فناوری (عمدتاً از کشورهای بیشتر توسعه‌یافته به کشورهای کمتر توسعه‌یافته جهان) (فون تاتن‌هوو و لروی^۸، ۲۰۰۳).

¹ Mitlin & Thompson, 1995

² Synoptic planning

³ Incrementalism

⁴ Mixed-scanning

⁵ Lane, 2005:292

⁶ Friedman & Kuester, 1994

⁷ Transactive planning

⁸ Van Tatenhove & Leroy, 2003

دوم - ادغام دیدگاه‌های محلی با روند گردآوری داده و برنامه‌ریزی در دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی (پرتی، گوئیت، تامپسون، اسکوز، ۱۹۹۵) : رهیافت‌های پژوهشی و توسعه‌ی مشارکتی در ابتدای شکل‌گیری خود در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی عمدتاً با گردآوری کارآمد اطلاعات دقیق و تفصیلی از طریق مشارکت‌کنندگان سروکار داشتند (رید، ۲۰۰۸). تأکید این دسته از رهیافت‌ها بر واژه «سریع» به‌منظور «ارزیابی»^۲ یا «تشخیص»^۳ مشکلات و اولویت‌های محلی در عناوینی از قبیل «ارزیابی روستایی سریع»^۴، و اغلب تحلیل‌ها و اقدامات در آن‌ها تحت کنترل پژوهشگران بیرونی و عوامل و کارگزاران توسعه بود. به‌موازات توسعه آگاهی در خصوص مفهوم مشارکت و فنون مرتبط با آن، عمق و اعتبار تجارب و دانش محلی هرچه بیشتر آشکار گشت و مردم محلی که پیش‌تر صرفاً به‌منزله «موضوعات»، «موکلان» یا «ذینفعان» در نظر گرفته می‌شدند، نقشی پررنگ‌تر در فرایندهای توسعه مشارکتی یافتند. فرایند گردآوری اطلاعات نیز خود به‌عنوان نوعی فروگشا^۵ برای تسهیل دربرگیری و مشارکت اجتماع در فرایند توسعه مطرح شد. (میتلین و تامپسون، ۱۹۹۵، ۲۳۱-۲۳۲)

سوم - شکل‌گیری فنونی که دانش محلی را به رسمیت می‌شناختند و برای مشارکت سطوح پایینی ذی‌نفعان اهمیت قائل می‌شدند (همانند پژوهش در سیستم‌های کشاورزی و «ارزیابی روستایی مشارکتی»^۶). امروزه رهیافت‌های مشارکتی در طیف وسیعی از زمینه‌های اجتماعی و محیطی به کار گرفته شده‌اند و شکل‌دهنده‌ی سیاست (خط‌مشی)‌ها و پروگرام‌های توسعه و پژوهش در مقیاس ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی هستند (چمبرز، ۱۹۹۴)^۷. گرچه اغلب این رهیافت‌ها در ابتدای شکل‌گیری در قالب توسعه‌ی روستایی و پروگرام‌های تأمین بهداشت و درمان به کار گرفته شده‌اند، به‌تدریج تجاربی از کاربرت رهیافت‌های مشابه در محیط‌های شهری نیز شکل گرفته است.

چهارم - افزایش بهره‌گیری از مشارکت به‌عنوان هنجاری پایه در دستورکارهای مبتنی بر توسعه‌ی پایدار در دهه ۱۹۹۰.

پنجم - انتقادات پسین از مشارکت و پیدایش سرخوردگی و یأس از محدودیت‌ها و شکست‌های آن.

ششم - اجماع «پسا-مشارکت» که به‌طور روزافزون به بهترین نمونه‌های کاربرت رهیافت‌های مشارکتی، آموختن از اشتباهات و موفقیت‌های آن‌ها می‌پردازد (رید، ۲۰۰۸).

از زمان نهادینه شدن برنامه‌ریزی محلی، مشارکت مردمی در برنامه‌ریزی به‌مثابه کیفیت «قانونمندی» مورد انتظار از تصمیم‌گیری‌های اداری و سیاسی عقلانی دموکراتیک مطرح شده است. مشارکت مردمی در برنامه‌ریزی شهری به معنای میانکنش مستقیم در زمینه توسعه، بازمینی و اختیار برنامه‌ها و پیشنهادها بین برنامه‌ریزان و مراجع رسمی از یک سو و افراد و گروه‌های متأثر از آن برنامه‌ها از سوی دیگر است. از دیدگاهی خوش‌بینانه، دلیل توجه روزافزون به رهیافت‌های توسعه شهری مشارکتی را شاید بتوان ارزش‌های حقوق بشر و دموکراسی دانست که به‌عنوان بخشی از الگوواره «جدید» توسعه به رسمیت شناخته شده‌اند و به‌منزله‌ی اموری که نباید بیش از این قربانی دستیابی به رشد اقتصادی شوند، دیده می‌شوند. در مقابل، از دیدگاهی بدبینانه، چنین به نظر می‌رسد که دولت‌ها مشارکت دموکراتیک را به‌مثابه بخشی از فرایند وسیع‌تر اصلاحات ساختاری می‌بینند؛ یعنی تغییری به سمت اقتصاد بازار و تمرکززدایی و خصوصی‌سازی خدمات عمومی.

اولویت یافتن و توجه به امر توسعه مشارکتی به هر یک از دلایل فوق که صورت گرفته باشد، سبب اهمیت یافتن جستجوی شیوه‌های به‌کارگیری پروژه‌ها و پروگرام‌های توسعه مشارکتی به‌منظور تقویت انجمن‌های مدنی و خلق سازوکارهای جدیدی شده است که از طریق آن‌ها بتوان نهادهای دولتی را مسئول اعمالشان در نظر گرفت (میتلین و تامپسون، ۱۹۹۵، ۲۳۳). در همین راستا، سازمان‌های بین‌المللی تأمین‌کننده مالی از قبیل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و... برای حمایت از راه‌حل‌های محلی کاهش فقر و دستیابی به توسعه پایدار در بسیاری از کشورهای کمتر توسعه‌یافته، به همکاری با سمن‌ها (NGOها) و سازمان‌های اجتماع-

¹ Pretty, Guijt, Thompson, & Scoones, 1995

² Appraisal

³ Diagnosis

⁴ Rapid Rural Appraisal (RRA)

⁵ Catalyst

⁶ Participatory Rural Appraisal (PRA): دربرگیرنده دسته‌ای از شیوه‌ها و رهیافت‌های مشارکتی است که روستائیان را قادر به به‌اشتراک‌گذاری، ارتقاء و تحلیل دانش خود از شرایط زندگی‌شان، برنامه‌ریزی و اقدام و در نهایت پایش و ارزیابی می‌کند. ن.ک. به: (Chambers, 1997, 105-109)

⁷ Chambers, 1994

محور (CBOها) پرداخته‌اند. همچنین پروگرام‌ها و سیاست (خط‌مشی)هایی که هدف آن‌ها ایجاد فرایندهای تصمیم‌گیری با حضور سازمان‌ها و انجمن‌های محلی است، به شکل‌گیری ابزارهای جدیدی برای تأثیرگذاری هرچه بیشتر جامعه مدنی بر تصمیم‌های عمومی و بازتر شدن فضای فرایندهای عمومی در معرض بررسی دقیق مردمی منجر می‌گردد. با این روش، توسعه مشارکتی به‌طور مستقیم به انگاشت‌های پاسخگویی دولت، توانمندسازی گروه‌های محلی، و شفافیت در تصمیم‌گیری مرتبط می‌شود.

جایگاه برنامه‌ریزی در اندیشه‌ی نهادگرا

در سال‌های اخیر، نقش نهادها در توسعه‌ی اقتصادی، توجه محققان، سیاست‌گذاران و متخصصان توسعه را به خود معطوف نموده است. تعاریف عملی و مفهومی بسیار متنوعی از نهاد ارائه شده است. از این میان شاید بتوان تعریف داگلاس نورث، برنده جایزه نوبل اقتصاد سال ۱۹۹۳ را شناخته‌شده‌ترین تعریف دانست: «نهادها قواعد بازی در جامعه هستند یا به عبارت سنجیده‌تر، قیودی هستند وضع‌شده از جانب نوع بشر که روابط متقابل انسان‌ها با یکدیگر را شکل می‌دهند. در نتیجه نهادها سبب ساختارمند شدن انگیزه‌های نهفته در مبادلات بشری می‌شوند، چه این مبادلات سیاسی باشند چه اقتصادی و چه اجتماعی. تغییرات نهادی مسیر تحول جوامع بشری در طول تاریخ را مشخص می‌کنند، بنابراین کلید فهم تغییرات تاریخی محسوب می‌شوند» (نورث^۱، ۱۹۹۴، ۳۶۰).

عجم اوغلو و رایبسون با اشاره به تعریف نورث، سه ویژگی اصلی برای نهادها برشمرده‌اند: نخست، نهادها ساخته دست بشرند و بنابراین از سایر عوامل خارج از کنترل آدمی همچون عوامل جغرافیایی، متمایزند؛ دوم، قواعد بازی‌ای هستند که رفتار آدمی را مقید می‌کنند؛ و سوم، تأثیر عمده آن‌ها از طریق جهت‌دهی به انگیزه‌ها اعمال می‌شود (عجم اوغلو و رایبسون، ۲۰۱۰). استروم^۲ تعریف نورث را تا حدودی بسط می‌دهد و از اصطلاح نهاد برای اطلاق به قواعد، هنجارها^۳ و راهبردهای استفاده‌شده توسط بشر در موقعیت‌های تکراری استفاده می‌کند (استروم، ۲۰۰۵، ۸۲۴). افرادی که در میانکنش با موقعیت‌های قاعده‌مند هستند، با توجه به کنش‌ها و راهبردهایی که اتخاذ می‌کنند، مجموعه‌ای از انتخاب‌ها را پیش رو خواهند داشت که منجر به برآمدهایی برای خود و دیگران خواهد شد. (استروم، ۲۰۰۵، الف، ۳).

به موازات وجود مناقشه در مورد تعریف نهاد و به تبع آن تعاریف متعددی که از سوی اندیشمندان نهادگرا برای آن ارائه شده است، طبقه‌بندی‌های متعددی نیز در زمینه نهادها صورت گرفته است که طیف گسترده‌ای را در برمی‌گیرند. کامل‌ترین طبقه‌بندی از نهادها را جوتینگ (۲۰۰۳) در قالب گزارشی برای مرکز توسعه سازمان همکاری و توسعه اقتصادی^۴ و با انجام مطالعات گسترده در چارچوب نهادباوری جدید، با استفاده از نتایج مطالعات نورث (۱۹۹۰)، بولز (۱۹۹۸)، ویلیامسون (۲۰۰۰)، بک و همکاران (۲۰۰۲) و بانک جهانی (۲۰۰۲)، نهادها را بر اساس درجه رسمیت، سطوح سلسله‌مراتبی و عرصه‌ی تحلیل به ۴ سطح به ترتیب شامل: نهادهای مرتبط با ساختار اجتماعی جامعه، نهادهای مرتبط با قواعد رسمی بازی به ویژه حقوق مالکیت، نهادهای مرتبط با انجام بازی (اعمال مدیریت و تدبیر امور)، و نهادهای مرتبط با سازوکارهای تخصیص منابع طبقه‌بندی نموده است (جوتینگ، ۲۰۰۳، ۱۱-۱۴). در این طبقه‌بندی چهارسطحی، هر سطح بالاتر محدودیت‌هایی را بر سطح پایین‌تر اعمال می‌کند و بازخورد دائمی از سطح پایین به سطح بالاتر وجود دارد. این سیستم طبقه‌بندی به درک بهتر تغییرات نهادی و تأثیر نهادها بر برآمدها و نتایج کمک می‌کند.

صرف‌نظر از تعدد و تکرر تعریف نهاد و نوع طبقه‌بندی آن، می‌توان اصول مشترکی را برای نهادها برشمرد که عبارت‌اند از:

۱. سیاست‌گذاری، به‌منظور تقویت نهادها، مؤسسات و شبکه‌های موجود بین آن‌ها و اولویت دادن آن به اقداماتی که توجهشان صرفاً بر عاملان فردی فعالیت‌های اقتصادی و انگیزه‌های حاکم بر آن‌ها استوار است.
۲. تشویق گفتگوها، مذاکرات و توجه به عقلانیت رویه‌ای^۵ رفتارها به‌منظور دستیابی به یک دیدگاه استراتژیک از یادگیری و تطبیق (جسوپ، امین و هاسنر^۶، ۱۹۹۷).
۳. تأکید بر اقدامات سیاست‌گذاری دارای هدف به‌تحرک و داشتن مجموعه‌ای از سازمان‌ها و نهادهای مستقل (هرست^۱، ۱۹۹۴).

¹ North, 1994

² Elinor Ostrom

³ Norms

⁴ Organization for Economic Co-operation and Development (OECD)

⁵ Procedural Rationality

⁶ Jessop, Amin & Hausner, 1997

۴. مشروعیت بخشیدن به ارزش‌ها و فرایندهای ارزشیابی هنجاری (متوسلی، ۱۳۹۲، ۳۴۰).
۵. تأکید بر اشکال میانی دولت.
۶. تأکید بر زمان و مکان به‌ویژه در خصوص راه‌حل‌ها.

فارغ از اشارات پیشگامان علم اقتصاد به نقش نهادها در عملکرد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورها، در دوران متأخر همواره مخالفت‌هایی با جریان نئوکلاسیک وجود داشته است که هرچند توانست با تفسیر خاص خود از رفتار اقتصادی انسان و تأکید بر اصل انتخاب، تحلیل هر نوع انتخاب انسانی را خواه در موضوعات مرتبط با فرایندهای سه‌گانه تولید، توزیع و مصرف و خواه در سایر حیطه‌های موضوعی در زمره‌ی مطالعات اقتصادی جای دهد، اما به‌واسطه آنکه این انتخاب‌ها تنها در فضای تئوری انتخاب عقلایی معنادار تلقی می‌شد، عملاً پیچیدگی انسان و کارکردهای متفاوت فضای ذهنی انسان‌ها در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، نادیده انگاشته شد. ازجمله، مکاتب مختلف منتقد پارادایم نئوکلاسیک، می‌توان به مارکسیسم، مکتب اتریش و مکتب تاریخی آلمان، و در نهایت، منسجم‌ترین آن‌ها یعنی مکتب نهادگرا اشاره نمود که درصدد تلاش برای اصلاح جریان غالب اقتصاد برآمده و بی‌شک از سابقه علمی و عملی بیشتری در این خصوص برخوردار بوده است. نسل دومی که پس از افول پیشگامان نهادگرایی از جمله ویلن (۱۹۲۵-۱۸۶۲)، کامونز (۱۹۴۵-۱۸۶۲) و میچل (۱۹۴۸-۱۸۷۶) سر برآوردند و به نهادگرایان جدید معروف گشتند، همراهی بیشتری با اقتصاد نئوکلاسیک نشان می‌دهند و به‌جای کنار گذاشتن اقتصاد نئوکلاسیک، بیشتر در جهت اصلاح آن حرکت می‌کنند. بدان معنا که آزادانه از رشته‌های مختلف علوم اجتماعی همچون اقتصاد، حقوق، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی مفاهیمی را وام می‌گیرند تا به هدف اصلی خود که تشریح چستی نهادها و چگونگی شکل‌گیری، تغییر و اصلاح آن‌ها است، دست یابند. شاید تنها نقطه مشترک دیدگاه‌های نهادگرایان جدید، تأکید بر اهمیت نهادها در تحلیل و تفسیر توصیه‌های سیاستی و اهمیت هنجارها، ارزش‌ها، رسوم، قوانین رسمی و غیررسمی بر عملکرد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی باشد؛ اما هر گروه از آن‌ها با نگرش‌ها و ذهنیت‌های خاص خود، تعریف متفاوتی از نهادها ارائه می‌نمایند که خود به تفاوت در رویکردهای آنان می‌انجامد.

ارتباط بین تحلیل نهادگرا و نظریه برنامه‌ریزی از ماهیت دوسویه برخوردار است؛ بدین‌صورت که فرایندهای تعامل در برنامه‌ریزی بر اساس زمینه نهادی شکل می‌گیرند و بر آن تأثیر می‌گذارند (هیلی^۲، ۲۰۰۷، ۶۴). رابطه عمل برنامه‌ریزی و نهادها نیز چندان جدید نیست. نهادها با کاهش نامعلومی‌ها، توقعات را قابل‌اتکاتر می‌کنند. نهادهایی مانند حکومت یا بازار، چارچوبی را برای عمل برنامه‌ریزی فراهم می‌سازند. نهادهای دیگر، از قبیل آن‌ها که در هنجارهای فرهنگی، آداب‌ورسوم و شیوه‌ها ریشه دارند نیز زمینه عمل برنامه‌ریزی را فراهم می‌کنند. گرچه ممکن است نهادها کنترل کامل ما بر محیط را میسر نسازند، اما مسلماً با افزایش قدرت پیش‌بینی و پیشگویی و انتظارات ما، برنامه‌ریزی را ممکن می‌سازند و بدون آن‌ها برنامه‌ریزی نیز وجود نخواهد داشت (ورما^۳، ۲۰۰۷، ۱).

از دیدگاه نهادگرایان وجود سه عنصر برای برنامه‌ریزی اساسی است: ۱- تعیین اهداف، ۲- تعیین سطوح و حوزه پوشش برنامه‌ریزی و تحلیل روابط بین آن‌ها از نگاهی جامع و فراگیر، ۳- دریافت و استفاده از بازخوردها. از نظر نهادگرایان به دلیل آنکه در اقتصاد مختلط جاری در دنیای معاصر هیچ سازوکار خودکاری در اجتماع وجود ندارد که بتواند اهداف اجتماعی را محقق نماید، بنابراین نمی‌توان همه‌چیز را به نهاد رقابت و بازار سپرد و به تحقق اهداف کلان اجتماعی امیدوار بود. از این دیدگاه در حقیقت به‌منظور حفظ نهادهای اجتماعی مانند آزادی، لازم است نهاد برنامه‌ریزی اقتصادی، اجتماعی و کالبدی در کلیه سطوح محلی، ناحیه‌ای، منطقه‌ای و ملی وجود داشته باشند. درواقع برنامه‌ریزی یک نهاد اجتماعی است که در یک فرآیند تاریخی و اجتماعی شکل گرفته است و تا زمانی که کارایی لازم را داشته باشد در اجتماع حفظ خواهد شد. حفظ کارایی برنامه‌ریزی منوط به هماهنگی سطوح پایین‌تر برنامه‌ریزی با برنامه‌های سطوح بالاتر مانند برنامه‌های منطقه‌ای و ملی است و بنابراین نهادگرایان روش مناسب تحلیلی در برنامه‌ریزی را نوعی روش کل‌گرا و جامع‌نگر می‌دانند که به روابط برنامه‌ریزی در کلیه سطوح توجه داشته باشد. درعین‌حال، برنامه‌ریزی مشارکتی و مردمی مدنظر نهادگرایان نیازمند دریافت و انعکاس بازخوردها به سازمان‌های برنامه‌ریزی از محیط طبیعی یا کالبدی و اجتماعی پیرامون آن‌هاست. دریافت بازخوردهای مناسب از مردم در نظام‌های برنامه‌ریزی مردمی و مشارکتی متضمن این امر است که برنامه‌ریزی در جهتی که مورد علاقه و نظر مردم است حرکت می‌کند و صرفاً در راستای منافع گروه یا سازمان‌های خاصی نیست (عسگری، ۱۳۹۱، ۲۹۴-۲۹۸).

¹ Hirst, 1994

² Healey, 2007

³ Verma, 2007

نونهادگرایی در برنامه‌ریزی به الگوهای نهادی پنهانی اشاره دارد که رفتار برنامه‌ریزی فضایی را متأثر از ابعاد رسمی‌تر آن شامل قوانین و سازمان اداری برنامه‌ریزی، ابزار و روندکارها می‌بیند. نونهادگرایان به آداب غیررسمی و ساختار رسمی در کنار هم توجه می‌کنند و علاوه بر مطالعه اثر نهادها بر رفتار برنامه‌ریزی، تعامل بین نهادها و افراد، ارزش‌ها و روابط قدرت در نهادها نیز می‌پردازند. در نهایت، سه اصل مهم از مبانی فکری مکتب اقتصاد نهادی که به‌طور مستقیم مرتبط با برنامه‌ریزی هستند را می‌توان به شکل زیر خلاصه نمود:

نخست - مکتب نهادی انسان را موجودی اجتماعی و مشارکت‌جو تعریف می‌کند که برای حفظ منافع متقابل و مشترک خود با دیگران اقدام به تشکیل گروه می‌کند. باوجوداین، تضاد منافع دولت را وامی‌دارد به‌عنوان عامل برقرارکننده توازن بین تضادهای مربوط به رفاه عمومی و تضادهای مربوط به عملکرد کارآمد سیستم اقتصادی وارد عمل شود. [ضرورت برنامه‌ریزی]

دوم - مکتب نهادی از برنامه اصلاحات اجتماعی به‌منظور توزیع عادلانه‌تر ثروت و درآمد حمایت می‌کند و بر نقش بسیار مهم دولت در امور اقتصادی و اجتماعی پافشاری می‌ورزد (متوسلی، ۱۳۹۲، ۳۶۷). [ماهیت تخصیص بهینه منابع از طریق برنامه‌ریزی به‌مثابه بازوی دولت]

مشارکت و نهادگرایی

«نهاد» الگویی متشکل از رفتار جمعی یا گروهی است که به‌عنوان جزء و بخش اساسی یک فرهنگ پذیرفته می‌شود و مکتب نهادی، نقش مؤسسات و نهادها را در زندگی اقتصادی مورد تأکید قرار می‌دهد. مباحث مرتبط با انگاشت مشارکت به‌شدت تحت تأثیر نظریه‌های نونهادگرایی^۱ قرار دارند؛ چراکه نهادها به رسمیت یافتن انتظارات متقابل در رفتارهای همکارانه کمک می‌کنند؛ اجازه‌ی اعمال تحریم در موارد عدم همکاری را می‌دهند و بدین‌ترتیب از هزینه‌ی مبادلات فردی می‌کاهند (اسکات، ۱۹۹۸). مبانی فکری مکتب نو-نهادگرایی بر تمرکززدایی از انحصار دولت در تصویب قوانین، اجرا و نظارت بر حوزه‌های اجتماعی، و در نهایت بر افزایش انواع مشارکت، ثبات سیاسی، رضایت‌مندی اجتماعی و همبستگی اجتماعی تأکید می‌کند. در این دیدگاه، دولت واسطه‌ی ارتباط نهادها با یکدیگر است و مشروعیت خود را از برقراری این ارتباط کسب می‌نماید. توجه مکتب نونهادگرا به فردگرایی و همچنین توجه غیرمتعصبانه‌ی آن به قانون و تفویض اختیارات به نهادهای محلی برای سیاست‌گذاری، نظارت و اجراء است. از سوی دیگر، فرایندهای مشارکتی توسط قواعد تشکیل و تنظیم می‌شوند. این قواعد تنظیم‌کننده (یا نهادها)، محتوا، شرکت‌کنندگان، جریان اطلاعات، سازوکار تصمیم‌گیری و غیره را در یک فرآیند مشارکت مشخص سازمان‌دهی می‌کنند. با به‌کارگیری قواعد خاص، ترتیبات مشارکت از لحاظ ساختار سازمانی، اطلاعات موردنظر دریافتی از مشارکت‌کنندگان و سازوکاری که از طریق آن این اطلاعات پردازش می‌شود، متفاوت خواهد بود (کوئن، ۲۰۰۹، ۱۸۳). همه‌ی این ترتیبات به هدفی که سازمان‌دهنده‌ی فرایند مشارکتی در نظر دارد، بستگی دارد؛ و خود این هدف نیز از چشم‌انداز اساسی که سازمان از ماهیت فرایند مشارکتی مدنظر دارد، منشأ می‌گیرد. از سوی دیگر، بخشی اساسی از فرایندهای مشارکتی در برنامه‌ریزی همواره شامل بهره‌گیری از دانش محلی و ترکیب آن با دانش علمی است که ضرورت به‌کارگیری قواعد و اهمیت نهادها در تعریف سازوکار کسب اطلاعات را آشکار می‌سازد. اینکه اطلاعات تا چه حد نماینده‌ی واقعی جمعیت هدف برنامه‌ریزی باشد، نه‌تنها به روش مشارکت انتخابی، بلکه به ترتیبات نهادی و چگونگی سازمان‌دهی فرایند مشارکت بستگی دارد (کوئن، ۲۰۰۹، ۱۸۳).

چالش‌های نهادی انگاشت مشارکت

طی دهه‌های اخیر توسط بسیاری از اندیشمندان، بررسی‌ها و انتقاداتی بر رهیافت‌های پوپولیستی مشارکتی منتشر شده است.^۲ این انتقادات عمدتاً دو شکل اصلی دارند: نخست، دسته‌ای که بر محدودیت‌های فنی رهیافت‌های مشارکتی و بر نیاز به بازنگری ابزارهای روش‌شناختی مورد استفاده‌ی آن‌ها تأکید دارند؛ دوم، دسته‌ای که به محدودیت‌های نظری، سیاسی و انگاشتی مشارکت توجه دارند (کوک و کوثاری، ۲۰۰۱، ۵).^۳

^۱ New institutionalism

^۲ برای نمونه نگاه کنید به: (Cleave, 1999); (IIED, 1995); (Nelson and Wright, 1995); (Bastian and Bastian, 1996)

^۳ Cooke & Kothari, 2001

شناسایی چالش‌های نهادی مطرح در خصوص انگاشت مشارکت در راستای دستیابی به هدف پژوهش از میان متون انتقادی دسته دوم که به انتقادات محتوایی و نه صرفاً روندکاری در مسیر کاربست رهیافت‌های مشارکتی نظر دارند، صورت گرفته است. از آنجاکه ترجمه برخی از پایه‌های مفهومی رهیافت‌های مشارکتی در قالب سیاست (خط‌مشی) و عمل یا اقدام، لزوماً با آثار مطلوب و مورد انتظار از آن‌ها سازگار نیست، پرداختن به این دوره‌ها ضرورت خواهد داشت. در ادامه به چند نمونه از این دوره‌ها که در آثار نظریه‌پردازان مشارکت ردیابی شده است اشاره می‌شود.

دوگانگی کارآمدی و توانمندسازی: تعداد زیادی از نظریه‌پردازان، رهیافت‌های مشارکتی را به دو رده ابزار و مقصد، یا هدف و وسیله^۱ طبقه‌بندی کرده‌اند. این دو رده، میان مباحث مرتبط با کارآمدی^۲ (مشارکت به‌مثابه‌ی ابزاری برای دستیابی به برآمدهای بهتر پروژه) و مساوات^۳ و توانمندسازی^۴ (مشارکت به‌مثابه‌ی فرایندی برای ارتقای ظرفیت افراد در راستای بهبود زندگی آن‌ها و تسهیل روند تغییر اجتماعی به نفع گروه‌های محروم یا به حاشیه رانده‌شده) تمایز قائل می‌شوند. با این حال، در مباحث سیاست‌گذاری فرض بر این است که کارآمدی و توانمندسازی جدا از هم نیستند (کلیور، ۱۹۹۹، ۵۹۸). درحالی‌که گفتمان غالب توسعه میان کارگزاران توسعه از نوع عملی و فنی و مرتبط با الزامات کارآمدی پروژه‌ها و کنترل‌پذیری کنش‌های جمعی است؛ معمولاً پشت نقاب شعار توانمندسازی که به‌طور ضمنی دارای ارزش اخلاقی بیشتری فرض می‌شود، پنهان می‌شوند. این تلفیق دوگانه‌ی مباحث کارآمدی و توانمندسازی لزوماً بدبینانه یا حتی آگاهانه نیست؛ چراکه مشارکت به‌خودی‌خود و صرف‌نظر از فعالیت‌های واقعی در دست انجام، از سوی بسیاری دارای قابلیت ذاتی توانمندسازی در نظر گرفته می‌شود. اما در واقعیت، الزامات پروژه‌ها اغلب بر برآوردن نیازهای عملی و کاربردی و مداخله مستقیم تأکید دارند تا توانمندسازی. مباحث علمی متعدد در این زمینه حاکی از محدودیت تأثیرگذاری مشارکت‌کنندگان بر عوامل ساختاری وسیع‌تر شکل‌دهنده به پروژه‌ها و دشواری‌های تلاش برای توانمندسازی واضح در چارچوب پروژه‌های اجرایی است (کلیور و کاره، ۱۹۹۸؛ آی‌برن و لدبری، ۱۹۹۵).

تحلیل انتقادی نسخه‌ی امروزی توانمندسازی (انگاشتی که امروزه در اسناد سیاست‌گذاری به‌وفور به کار برده می‌شود)، مشکلات متعددی را در پی دارد: نخست، اینکه دقیقاً چه کسی قرار است توانمند گردد، اغلب مبهم است (افراد، اجتماع، یا طبقه‌هایی همچون زنان، فقرا یا محرومان اجتماعی)؛ و دوم، چگونگی عاملیت این طبقات اغلب موضوعی فرعی است که نادیده انگاشته می‌شود (کلیور، ۱۹۹۹، ۵۹۹). بنابراین، انگاشت‌پردازی هرچه بیشتر در خصوص فرایندهای مشارکتی برای انجام تحلیل‌های پیچیده‌تر از روابط میان سطوح مداخله، مشارکت و توانمندسازی، برای درک بهتر ماهیت غیرپروژه‌ای زندگی مردم، روابط درهم‌تنیده معیشتی اثرگذار بر یک ناحیه که احتمالاً تأثیرگذار بر نواحی همجوار (لانگ، ۱۹۹۲)، موضوعات قدرت و کنترل و چارچوبی برای درک بازتاب انتقادی و سنجش‌گرانه از پیامدهای ناخواسته‌ی بالقوه‌ی ناشی از هرگونه مداخله یا اقدام، ضروری به نظر می‌رسد؛ چراکه «تمرکز صرف بر کارآمدی، الزاماً به توانمندسازی واقعی منجر نمی‌گردد» (کلیور، ۲۰۰۴، ۷۰).

رویکرد فن-پایه^۵ به مشارکت: مباحث مرتبط با رهیافت‌های مشارکتی در متون تخصصی عمدتاً به تحلیل فنون مناسب برای کشف واقعیت‌های زندگی اقشار کم‌درآمد و تضمین دربرگیری^۶ آن‌ها در فرایند تصمیم‌گیری می‌پردازند. حجم وسیعی از بررسی‌های این متون به راه‌حل‌های توسعه محلی ملموس، دست‌یافتنی و متناسب با رویکرد هر پروژه پرداخته‌اند. این اصولگرایی مشارکتی فن-پایه، در سال‌های اخیر به‌طور روزافزونی در معرض تحلیل‌های انتقادی قرار گرفته است (کلیور، ۱۹۹۹: ۶۰۰؛ گوئبل^۷، ۱۹۹۸)؛ چراکه به نظر برخی اندیشمندان، رهیافت فن-پایه به مشارکت به‌قدر کافی به موضوع قدرت و کنترل اطلاعات و

¹ Means and Ends

² Efficiency

³ Equity

⁴ Empowerment

⁵ Cleaver & Kaare, 1998

⁶ Eyburn & Ladbury, 1995

⁷ Long, 1992

⁸ Techniques-based approach to participation

⁹ Involvement

¹⁰ Goebbel, 1998

سایر منابع در فرایند برنامه‌ریزی نمی‌پردازد و چارچوبی ناکافی را برای شکل‌گیری ادراک بازتابی و انتقادی مناسب در مورد عوامل عمیق‌تر تغییر اجتماعی فراهم می‌سازد (بیگز^۱، ۱۹۹۵).

دوگانگی رسمی‌سازی و عملکردگرایی نهادی: در متون توسعه تمایل روشنی به تشخیص اهمیت نهادهای اجتماعی و «غیررسمی» دیده می‌شود؛ اما باوجود این، در راستای توسعه مشارکتی اغلب بر تحلیل و ساخت نهادهای رسمی [و ترجیح آن‌ها بر اهداف عملکردی] تمرکز شده است (آپهوف^۲، ۱۹۹۲). نهادهای رسمی که عمدتاً شامل قراردادهای، انجمن‌ها و هیئت‌ها، حقوق مالکیت و سازوکارهای کاهش هزینه‌های مبادلاتی و نهادینه‌سازی میانکنش‌های همکاری‌ها می‌شود (برت^۳، ۱۹۹۶). دلیل این تمرکز را شاید بتوان اعتقاد به مقاوم‌تر بودن نهادهای رسمی نسبت به تغییر و وجود ویژگی‌های مطلوبی در آن‌ها از قبیل حدود تعریف‌شده، سازوکارهای تحریم در صورت تخطی از قواعد جمعی و سازوکارهای حل اختلاف دانست.

رویکردهای سازمانی به نهادها، دربرگیرنده دو ایده مهم و متضاد درباره‌ی مشارکت فردی است. از سویی، به دلیل تمرکز بر نهادهای هیئت‌مانند، تمایل شدیدی به مشارکت از طریق دموکراسی نمایندگی وجود دارد؛ در سوی دیگر، فرضی قوی مبنی بر اینکه مشارکت واقعی در جلسات عمومی و توسط کمک‌ها و اظهارنظرهای شفاهی تک‌تک افراد تحقق می‌یابد. هیچ‌یک از این دو ایده لزوماً با هنجارهای محلی سازگار نیست و پافشاری بر آن‌ها می‌تواند سبب اغراق یا کاستن از مداخله واقعی مردم شود (کلیور و کاره، ۱۹۹۸). بنابراین برای تقویت نهادها در توسعه مشارکتی، لزوم توجه به هنجارهای محلی تصمیم‌گیری و نمایندگی، نحوه تغییر و چانه‌زنی در مورد آن‌ها و تأثیرگذاری غیرمستقیم افراد بر برآمدها بدون مشارکت مستقیم باید مورد مطالعه قرار گیرد؛ چراکه غفلت از آن این خطر را در پی دارد که تجلیات نهادی رسمی رهیافت‌های اجتماع-محور صرفاً به پوسته‌هایی توخالی تبدیل شوند و تصمیم‌گیری، میانکنش و عمل جمعی واقعی در جایی دیگر صورت گیرد.

دوگانگی‌های مبتنی بر انگاشت اجتماع^۴ در رهیافت‌های مشارکتی: از «اجتماع» در رهیافت‌های مشارکتی به توسعه،

اغلب به‌عنوان نوعی موجودیت اجتماعی مطلوب، طبیعی و مملو از تمام انواع ارزش‌های مطلوب و مظاهر ساده در شکل سازمانی این مفهوم یاد می‌شود. به بیان دیگر، در امر توسعه معمولاً پیش فرضی قوی مبتنی بر وجود یک اجتماع قابل‌شناسایی واجد همتایی^۵ کامل بین مرزهای طبیعی، اجتماعی و اداری آن وجود دارد. اما این برداشت به دلیل وجود دوگانگی‌هایی که در ادامه به اختصار مورد اشاره قرار می‌گیرند، چندان خالی از نقص نیست.

- **اجتماع یکپارچه:** فرض وجود یک اجتماع قابل تشخیص در هر مکان جغرافیایی در متون توسعه و یکسان فرض نمودن حدود و مرزهای اداری، اجتماعی و طبیعی از آنجا ناشی می‌شود که تعریف اجتماع در پروژه‌های توسعه دربرگیرنده مشمولیت افراد در برخی حقوق، فعالیت‌ها و منافع خاص یا محرومیت از آن به دلیل عدم تعلق به آن کلیت تعریف‌شده (اجتماع) است. باوجود شواهد بسیاری مبنی بر ماهیت ذهنی، متغیر و متداخل اجتماعات و نفوذپذیری و سیالیت مرزهای جغرافیایی تعیین‌شده برای آن‌ها، این تعریف به رهیافت‌های مشارکتی توسعه نیز وارد شده است و بیشتر حاکی از ضرورت وجود ترتیبات اداری روشن برای ارائه‌ی تسهیلات و خدمات و کالاهاست تا بازتابی از ترتیبات اجتماعی واقعی، شامل شبکه‌های اجتماعی پیچیده‌ی بهره‌برداری از منابع، تصمیم‌گیری‌ها و تعاملات اجتماعی و گرایش‌ها و منافع مبتنی بر سن، طبقه، قومیت، مذهب و جنسیت (کلیور، ۱۹۹۹؛ کورن‌وال^۷، ۲۰۰۳).

- **فرهنگ و میناگرایی^۸:** برداشت‌های متناقض از ماهیت «فرهنگ»، بخش مهمی از مباحث توسعه درباره‌ی اجتماعات را به خود اختصاص می‌دهد: فرهنگ به‌عنوان یک محدودیت (مثلاً محدودکننده‌ی مشارکت زنان)؛ نوعی «چسب» که اجتماع را به هم پیوسته نگه می‌دارد (به‌ویژه از طریق توارث فرهنگی عادت‌هایی همچون یکپارچگی و همکاری از دوران پیشین)؛ و منبعی قابل توجه در توسعه (به‌شرط استفاده از مرجعیت رهبران سنتی برای مشروعیت‌بخشی به مداخلات توسعه). در

¹ Biggs, 1995

² Uphoff, 1992

³ Brett, 1996

⁴ Committee-like institutions

⁵ Community

⁶ Coterminosity

⁷ Cornwall, 2003

⁸ Foundationalism

رهیافت‌های مشارکتی به توسعه، عموماً از نهادها توقع می‌رود که در عین حفظ یکپارچگی فرهنگی خود، از اشکال ضعیف‌تر سنتی به اشکال قوی مدرن، توسعه و تغییر یابند.

• دیدگاه‌های مثبت‌نگر در خصوص فرهنگ، متمایل به نوعی میناگرایی عمیق درباره‌ی اجتماعات محلی و ساکنان آن‌ها هستند؛ یعنی نوعی نسبت دادن ارزش‌های اخلاقی به دانش، رفتار و فعالیت‌های محلی که وظیفه‌ی توسعه را متجلی ساختن این ارزش‌ها می‌داند (چمبرز، ۱۹۹۷). بنابراین، چگونگی مواجهه با موقعیت‌هایی که در آن‌ها توسل در سنت، ناسازگار با انگیزه‌های نوگرایانه‌ی پروژه‌های توسعه باشد؛ یا در مواردی که فرهنگ محلی سرکوبگر برخی افراد است، ضرورت مطالعه و انگاشت‌پردازی در خصوص نحوه برقرار تعادل میان دو سر این طیف را آشکار می‌سازد.

• **قدرت و فرایند:** نگاه پروژه‌مدار نسبت به اجتماع که علیرغم تشخیص منابع قدرت در آن، تمایل به اتخاذ رویکردهایی بسیار ساده به اجتماع را دارد که به‌ندرت فرایندهای حل اختلاف و مذاکره برای اجتناب از درگیری در آن را مدنظر قرار می‌دهند. گرچه تعدادی از صاحب‌نظران به ماهیت در حال تغییر نهادهای اجتماع به لحاظ تاریخی و اجتماعی و ابعاد قدرت در مظاهر عمومی عمل جمعی پرداخته‌اند (گوئیل، ۱۹۹۸؛ موسه^۱، ۲۰۰۳)؛ اما در «مدل‌های اجتماع همبسته»^۲ که اکثر مداخلات توسعه مبتنی بر آن‌ها هستند، یافتن شیوه‌ای برای انطباق قشربندی‌ها و تضادهای اجتماعی با اهداف پروژه‌ها بسیار دشوار است. بنابراین در دیدگاهی واقع‌نگرانه لازم است اجتماع به‌منزله‌ی جایگاه توأم همبستگی و ناسازگاری، ائتلاف‌های متغیر، قدرت و ساختارهای اجتماعی در نظر گرفته شود (کلیور، ۱۹۹۹، ۶۰۴).

• **اجتماع توانا^۳:** فعالان توسعه همچنان به برداشت اسطوره‌مانند خود از اجتماعات به‌عنوان تمامیت‌هایی مستقل که قادر به انجام هر کاری هستند، ادامه می‌دهند و تنها شرط چنین موفقیت‌هایی را بهره‌برداری از ظرفیت‌های نامحدود و پنهان اجتماع به نفع توسعه و بسیج کافی استعدادها و انگیزه‌های موجود می‌دانند. اما در عمل، شواهد اندکی برای تأیید ادعاهایی از این دست وجود داشته است و در عوض، شواهد بسیاری مبنی بر وجود محدودیت‌های واقعی در حیطه منابع و ساختارها در اجتماعات قابل‌رديابی است که بیش از همه بر اجتماعاتی که بیشتر نیازمند توسعه هستند، تأثیرگذار است. حتی زمانی که یک اجتماع کاملاً با‌انگیزه و به‌خوبی سازمان‌دهی شده باشد، وجود محدودیت‌های شدید ناشی از عدم‌کفایت منابع می‌تواند به‌عنوان موانع توسعه مشارکتی در آن عمل کند (کلیور، ۱۹۹۹، ۶۰۴). تنش‌های درون فرهنگی - برای مثال عناصر ستمگرانه ناشی از روابط قدرت محلی - به‌ندرت در رهیافت‌های مشارکتی مورد بحث قرار می‌گیرند و اغلب جنبه‌های مثبت و مرتبط با همبستگی اجتماعی و اتحاد درون اجتماعات در این رهیافت‌ها برجسته شده است.

دوگانگی جایگاه عاملیت و ساختار^۴: رهیافت‌های مشارکتی را می‌توان به دلیل مدل‌سازی نامناسب از افراد (عاملیت) و ارتباط میان آن‌ها با ساختارهای اجتماعی مورد انتقاد قرار داد. علیرغم وجود فرض قوی ارتباط میان مشارکت افراد و مسئولیت‌پذیری فردی، شناخت اندکی از ماهیت متغیر معیشت، انگیزه‌ها و تأثیرات توسعه بر افراد در طول زمان وجود دارد. در واقع، اغلب پروژه‌های مشارکتی که به‌شدت بر نهادها به‌عنوان ابزارهای توسعه تمرکز می‌کنند، افراد را به‌منزله‌ی «منابع انسانی» و «درونداد» فرایند توسعه مدنظر قرار می‌دهند و تفاوت‌های اجتماعی صرفاً از طریق طبقه‌بندی‌های نقش‌های کلی اجتماعی یا شغلی همچون زنان، کشاورزان، رهبران، فقرا و... به رسمیت شناخته می‌شود. (کلیور، ۲۰۰۴، ۷۳).

انگاشت «فرد»^۵ به‌مثابه‌ی زیربنای رهیافت‌های مشارکتی به‌طور گسترده‌ای میان مدل‌های «انتخاب عقلانی» و «موجودیت اجتماعی» در نوسان است که اولی رفتار فردی را به منفعت‌طلبی فردی حسابگرانه و دومی، به فرهنگ و هنجارهای اجتماعی نسبت می‌دهد. ساختار اجتماعی در رابطه با انگاشت مشارکت نیز به شیوه‌های گوناگون و به‌منزله فرصت و تهدید توأمان ملاحظه شده است؛ اما به‌ندرت مورد تحلیل قرار گرفته و پیوند میان فرد و ساختارها و نهادهای اجتماعی که افراد در آن ساکن هستند به‌درستی مدل‌سازی نشده است (کلیور، ۱۹۹۹، ۶۰۰).

¹ Mosse, 2003

² Solidarity models of community

³ Resourceful

⁴ Agency and structure

⁵ The individual

به نظر می‌رسد در قالب تلاش‌های صورت گرفته برای تشریح انگیزه‌های مشارکت، هنجارهای اجتماعی جایگاهی ثانویه نسبت به عقلانیت اقتصادی داشته‌اند؛ چراکه حتی هنجارهای مسئولیت‌پذیری و خدمت‌رسانی به اجتماع به‌عنوان پشتیبان روابط اجتماعی و مشارکت در نهایت در خدمت اهداف توسعه‌ی اقتصادی دیده می‌شوند. در میان این دو ادراک موازی که یکی به بعد عقلانیت و حسابگری اقتصادی و دیگری صرفاً به موجودیت اجتماعی انسان می‌پردازد، جایگاهی برای انگیزه‌های روان‌شناختی فردی، نیاز افراد به «به رسمیت شناخته شدن»، یا «مورد احترام واقع شدن» را که ممکن است مستقل از سایر مزایای مادی باشد، دیده نشده است (کلیور، ۲۰۰۰). همچنین پیچیدگی‌های روابط پراکنده و بلندمدت متقابل که در طول عمر هر فرد شکل می‌گیرد نیز به‌عنوان عوامل تأثیرگذار بر مشارکت‌پذیری افراد، اغلب نادیده انگاشته می‌شوند.

معرفی چارچوب توسعه و تحلیل نهادی^۱

نقطه مشترک دیدگاه‌های نهادگرایان جدید در قالب سه الگوواره اقتصادی (رهیافت محاسبه‌گرا)، تاریخی (رهیافت ساختارباور)، و جامعه‌شناختی (رهیافت فرهنگی) تأکید بر اهمیت نهادها در تحلیل و تفسیر توصیه‌های سیاستی، و اهمیت هنجارها، ارزش‌ها، رسوم، قوانین رسمی و غیررسمی بر عملکرد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است؛ اما هر گروه با نگرش‌ها و ذهنیت‌های خاص خود، تعریف متفاوتی از نهادها ارائه می‌نمایند که خود به تفاوت در رویکردهای آنان می‌انجامد. بر این اساس و بر حسب ضرورت شناسایی دیدگاه‌های این دسته از اندیشمندان برای دستیابی به چارچوب تحلیل نهادی همسو با هدف پژوهش حاضر، پس از بررسی دیدگاه‌های تعدادی از بزرگان این عرصه از جمله داگلاس نورث، اولیویر ویلیامسون، و الینور استروم که به ارائه‌ی مدل نظری در خصوص در خصوص سطح‌بندی نهادها، تأثیر نهادها بر عملکرد اقتصادی و ماهیت تغییر نهادی پرداخته‌اند، از میان سطوح تحلیل نهادی مطرح شده، چارچوب تحلیل و توسعه نهادی استروم برای ساخت مدل مفهومی متناظر با هدف پژوهش برگزیده شده است.

الینور استروم، با وام‌گیری از آثار جان راجرز کامونز^۲ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اندیشمندان نهادی متقدم، تلاش کرده است با گذر دادن علوم اجتماعی از رابطه انسان-طبیعت به ساحت‌های مرتبط با رابطه انسان-انسان، تولید دانش در عرصه‌های مرتبط با حکمرانی و سیاست‌گذاری عمومی را به‌عنوان محور و پیشانی مطالعات نهادی مطرح نماید. آنچه سبب تمایز اندیشه نهادی استروم نسبت به سایر نهادگرایان و اطلاق مکتب بلومینگتن^۳ به دستاوردهای پژوهشی وی در عرصه اقتصاد نهادی شده است، تأکید خاص وی بر ضرورت «وجود یک چارچوب مفهومی مشخص به‌عنوان نقطه آغازین فرآیند سیاست‌گذاری» است که در نتیجه آن مهم‌ترین متغیرهای مؤثر بر کنش‌های انسانی و نظام مسائل حاکم بر یک فضای انسانی-اجتماعی برای سیاست‌گذار آشکار خواهد شد.

استروم اصطلاح نهاد را برای اشاره به انواع مختلف واحدها مانند سازمان‌ها، همین‌طور قواعد، هنجارها و راهبردهایی به کار می‌برد که برای ساختاربندی الگوهای تعامل بین و درون سازمان‌ها به کار گرفته می‌شوند؛ لذا برخلاف نورث که از اصطلاح تغییر نهادی به‌کرات استفاده می‌کند وی در تبیین نظرات خود عباراتی مانند «تغییر قواعد» را به کار می‌برد که طبق تعریف فوق، یکی از اجزای نهادی است. (متوسلی، سمیعی نسب و نیکو نسب، ۱۳۹۳، ۳۴) منظور از **قاعده**، تجویزهایی مشترک (باید، نباید یا شاید) است که در موقعیت‌های ویژه و به نحوی پیش‌بینی‌پذیر از طریق عوامل نظارت بر رفتار و تحمیل پاداش و جزا، درک و اجرا می‌شوند. منظور از **هنجارها**، تجویزهای مشترکی است که اغلب مشارکت‌کنندگان پذیرفته‌اند. این تجویزها با هزینه‌ها و منافع ذاتی و درونی خود مشارکت‌کنندگان سروکار دارند نه اینکه با پاداش و جزا یا مشوق‌های مادی، کنترل و نظارت شوند. و در نهایت، منظور از **راهبردها**، برنامه‌های قاعده‌مندی هستند که افراد در ساختاری از انگیزه‌ها ایجاد می‌کنند و از طریق قواعد، هنجارها و انتظارات از رفتار دیگران در یک موقعیت تحت تأثیر شرایط مادی و فیزیکی مرتبط با آن ایجاد شده است. (استروم، ۲۰۰۵، ب، ۸۲۴-۸۲۵)

استروم در قالب آنچه که از آن با عنوان «چارچوب تحلیل و توسعه نهادی» نام می‌برد، منطق و الگوریتمی ارائه می‌نماید که با محوریت نهادها، درک مشخصی از چگونگی رخداد انواع روابط علی و اشکال متنوع کنش جمعی در یک فضای انسانی در اختیار

¹ The Institutional Analysis and Development Framework (IAD)

² John Rogers Commons

³ Bloomington School

سیاست‌گذار می‌گذارند. چارچوب‌ها، به عنوان عمومی‌ترین شکل تحلیل نظری، عناصر و روابط عمومی بین عناصری را شناسایی می‌کنند که فرد برای تحلیل نهادی باید آنها را در نظر بگیرد و پژوهش تشخیصی و تجویزی را سازمان می‌دهند و مجموعه‌ای کلی از متغیرها را ارائه می‌کنند که باید برای تحلیل انواع ترتیبات نهادی مورد استفاده قرار گیرند.

کارکرد اصلی چارچوب تحلیل و توسعه نهادی استروم، تشخیص انواع اصلی متغیرهای ساختاری است که تا حد زیادی در همه ترتیبات نهادی^۱ مطرح هستند، اما ارزش آن‌ها از یک نوع ترتیب نهادی به ترتیب دیگر، متفاوت است؛ بنابراین آن را می‌توان نوعی «نقشه مفهومی چندلایه»^۲ در نظر گرفت. برای پژوهشگران و سیاست‌گذاران علاقه‌مند به موضوعات مربوط به چگونگی تأثیرگذاری نظام‌های مختلف حاکمیتی بر قابلیت‌های گشودن مشکلات به شیوه‌ی دموکراتیک توسط افراد، چارچوب توسعه و تحلیل نهادی به سازمان‌دهی قابلیت‌های تشخیصی، تحلیلی و تجربی کمک می‌کند. این چارچوب همچنین در جمع‌آوری دانش از مطالعات تجربی و ارزیابی اقدامات گذشته برای اصلاحات نیز می‌تواند راهگشا باشد (استروم، ۲۰۱۱، ۹). انواع مشکلاتی که چارچوب تحلیل نهادی می‌تواند به گشودن آن‌ها کمک کند در سطوح زیر قابل طبقه‌بندی است:

نخست- در سطح عملیاتی که کنشگران در سایه‌ی انگیزه‌ها و مشوق‌ها، به‌طور مستقیم به میانکنش برای تولید برآمدها در دنیای واقعی می‌پردازند؛

دوم- در سطح سیاست‌گذاری (یا انتخاب جمعی) که تصمیم‌گیران پیوسته به تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری در قالب محدودیت‌ها و قواعد انتخاب جمعی می‌پردازند و این تصمیم‌ها بر ساختار موقعیت‌های کنش اثر می‌گذارند؛

سوم- در سطح قانونی که تعیین‌کننده‌ی ترکیب مشارکت‌کنندگان ذیصلاح برای سیاست‌گذاری و قواعد تعیین‌کننده در این راستا است (استروم، ۲۰۱۱، ۱۱).

واحد کانونی تحلیل در چارچوب توسعه و تحلیل نهادی، هُلنی^۳ است که «عرصه کنش»^۴ نامیده شده است و می‌توان آن را برای تحلیل، پیش‌بینی و تبیین رفتار در ترتیبات نهادی به کار برد. در این واحد تحلیل که خود مشتمل بر موقعیت کنش^۵ و کنشگران^۶ دخیل در آن موقعیت است. متغیرهای برون‌زا بر ساختار عرصه‌ی کنش تأثیر می‌گذارند و این عرصه، خود میانکنش‌هایی را به وجود می‌آورد که برآمدهایی را تولید می‌کنند.

در چارچوب توسعه و تحلیل نهادی، معیارهای ارزشیابی^۷ با کمک بررسی الگوهای میانکنش‌ها و برآمدها، برای قضاوت عملکرد سیستم استفاده می‌شود. برآمدها بازخوردهایی را برای کنشگران و موقعیت کنش به همراه دارند و ممکن است هر دو را در طی زمان دگرگون سازند. طی زمان همچنین ممکن است برآمدها به آرامی بر برخی از متغیرهای برون‌زا نیز تأثیر بگذارند. اگر برآمدهای حاصل از میانکنش‌ها برای افراد دخیل سودمند باشد، احتمالاً کنشگران نیز التزام بیشتری برای حفظ ساختار موقعیت موجود از طریق پیروی از قانون‌ها و هنجارهایی نشان خواهند داد که در طول زمان، به تدریج شکل گرفته و تداوم یافته‌اند تا به این برآمدهای مثبت منجر گردند. هنگامی که میانکنش‌ها از نظر کنشگران غیرمنصفانه یا حتی نامناسب باشد، حتی اگر در حال دریافت برآمدهای مثبتی از موقعیت باشند، احتمالاً راهبردهای خود را تغییر خواهند داد. اگر برآمدها در نظر افراد دخیل در موقعیت (یا دیگران) ارزش کمتری از سایر برآمدهای ممکن و قابل دست‌یابی داشته باشند، برخی کنشگران پرسش‌هایی را درباره‌ی تغییر ساختار موقعیت‌ها از طریق حرکت به سطحی متفاوت یا ایجاد تغییر در متغیرهای برون‌زا مطرح می‌کنند یا اگر فرایندها منصفانه به نظر نرسند، ممکن است انگیزه‌هایی برای تغییر ساختار خود موقعیت‌ها شکل گیرد. (استروم، ۲۰۰۵ الف، ۱۵؛ استروم، ۲۰۰۵ ب، ۸۲۸)

موقعیت کنش را به‌نوبه خود می‌توان با هفت دسته متغیر توصیف کرد: (۱) کنشگران (فردی یا گروهی)؛ (۲) جایگاه‌ها؛ (۳) برآمدهای بالقوه؛ (۴) رابطه‌ی میان کنش‌ها و برآمدها؛ (۵) کنترلی که کنشگران اعمال می‌کنند؛ (۶) نوع اطلاعات ایجاد شده؛ (۷) هزینه-فایده‌هایی که به کنش‌ها و برآمدها اختصاص داده شده است. بنابراین، موقعیت کنش به فضای اجتماعی اشاره دارد که در

¹ Institutional arrangements

² Multi-tier conceptual map

^۳ Holon: آر تور کستلر (۱۹۷۳) از زیرمجموعه‌های تودرتو از واحدهای جزء-کل در سیستم‌های انطباقی پیچیده به هنن تعبیر می‌کند. این اصطلاح را می‌توان برای هر زیربخش پایداری در یک سلسله‌مراتب ارگانیک یا اجتماعی به کار برد که نشان‌دهنده رفتار قاعده‌مند و/یا پایدار هیئت (گشتالت) ساختاری است. (Ostrom, 2005a, 11)

⁴ Action arena

⁵ Action situation

⁶ Actors

⁷ Evaluation criteria

⁸ Potential outcomes

قواعد نیز به اندازه‌ی رفتار بیولوژیکی یا فیزیکی که قوانین علمی تبیین می‌کنند، پیش‌بینی‌پذیر نیستند. همه‌ی قواعد در چارچوب کلام و زبان بشری صورت‌بندی می‌شوند و به این دلیل که واژگان همیشه ساده‌تر از پدیده‌هایی هستند که به آن‌ها دلالت می‌کنند، قواعد نیز همانند هر پدیده‌ی زبان‌محور دیگر، دچار فقدان شفافیت، کژفهمی و تغییرپذیری هستند (استروم، ۲۰۰۵ الف، ۲۰). استروم جهت شناسایی قواعد کاری^۱ تأثیرگذار در تحلیل نهادی، از میان قواعد خاص و بی‌شماری که در ساختاربندی بازارها، سلسله‌مراتب‌ها، اجتماعات و سایر ساختارها مورد استفاده قرار می‌گیرند و یا قواعد جزئی که در ساختاربخشی به هر عرصه‌ی کنش پیچیده به کار می‌روند به طبقه‌بندی هفت‌گانه‌ی قواعد بر اساس چگونگی تأثیرگذاری آن‌ها بر هر یک از اجزای یک موقعیت کنش پرداخته است. هفت گروه مذکور عبارت‌اند از:

- ۱- **قواعد مرزی**^۲: به‌طور مستقیم بر تعداد عاملان، ویژگی‌ها و منابع آنان -خواهد آزادانه وارد عرصه‌ی کنش شوند یا قیودی که در هنگام خروج با آن مواجه می‌شوند- تأثیر می‌گذارند.
- ۲- **قواعد موقعیت**^۳: به تعریف موقعیت‌های کنشگران در یک وضعیت می‌پردازند.
- ۳- **قواعد گستره**^۴ (دامنه): حدود نتایج بالقوه که می‌توانند تحت تأثیر قرار گیرند و بازخوردهای کاری و اقدامات مرتبط با نتایج خاص را تعیین می‌کنند.
- ۴- **قواعد انتخاب**^۵ (اختیار): مجموعه‌ای از کنش‌ها را مشخص می‌کنند که فعالان در موقعیت‌های خاص (گره‌های درخت تصمیم) باید یا نباید انجام دهند. این قواعد در کنار قوانین علمی در خصوص حالات مرتبط با محیطی که کنش در آن صورت می‌پذیرد، شکل درخت تصمیم و پیوندهای کنش-برآمد^۶ را شکل می‌دهند.
- ۵- **قواعد تجمیع**^۷: بر سطح کنترلی تأثیر می‌گذارند که مشارکت‌کنندگان در یک موقعیت، به هنگام انتخاب یک کنش در یک گره‌ی درخت تصمیم، اعمال می‌کنند.
- ۶- **قواعد اطلاعات**^۸: بر سطح اطلاعات در اختیار مشارکت‌کنندگان تأثیر می‌گذارند.
- ۷- **قواعد پاداش**^۹: بر منافع و هزینه‌هایی تأثیر می‌گذارند که به ترکیبات خاصی از کنش‌ها و برآمدها اختصاص داده می‌شوند و انگیزه‌ها و بازدارنده‌هایی را برای عملیات ایجاد خواهند کرد. (استروم ۲۰۰۵ ب، ۸۳۴-۸۳۵؛ استروم، ۲۰۰۵ الف، ۱۸۷-۲۱۰؛ استروم، ۲۰۱۱، ۱۹-۲۰)

مجموعه‌ی این قواعد کاری هفت‌گانه را می‌توان نوعی پیکربندی دانست؛ بدان معنا که اثر تغییر یک قاعده بر کنش‌های انتخابی و برآمدهای آن‌ها ممکن است به محتوای خاص سایر قواعد عملی مورد استفاده، وابسته باشد. بنابراین گام بعدی هر تحلیل‌گر نهادی، بررسی چگونگی ترکیب قواعد با یکدیگر و با شرایط مادی و بیوفیزیکی و ماهیت اجتماع مورد بررسی است که کنش مورد تحلیل در آن صورت می‌پذیرد و موقعیت‌های میانکنش را برای مشارکت‌کنندگان ایجاد می‌کند.

ویژگی‌های مادی و بیوفیزیکی: اینکه چه کنش‌هایی به لحاظ فیزیکی امکان‌پذیرند، چه برآمدهایی می‌توانند رخ دهند، کنش‌ها چگونه به برآمدها مرتبط می‌شوند و اینکه مجموعه‌های اطلاعاتی کنشگران حاوی چه نوع اطلاعاتی است، همگی تحت تأثیر جهانی است که در آن موقعیت کنش صورت می‌پذیرد. به بیان دیگر، مجموعه یکسانی از قواعد بسته به انواع رویدادها در جهان تحت عمل کنشگران، می‌توانند انواع کاملاً مختلفی از موقعیت‌های کنش را شکل دهند (استروم، ۲۰۰۵ ب، ۸۳۷).

علاوه بر این خصوصیات عمومی شرایط فیزیکی و مادی تأثیرگذار بر انگیزه‌های کنشگران، نظام‌های منابع با مجموعه متنوعی از خصوصیات دیگر قابل تشخیص هستند که بر چگونگی ترکیب قواعد با شرایط فیزیکی و مادی برای ایجاد انگیزه‌های منفی یا مثبت تأثیر می‌گذارند. برخی از این خصوصیات عبارت‌اند از: متحرک یا مانا بودن منابع، وجود ذخیره در مکانی دیگر، اندازه منابع، و بهره‌وری، پیش‌بینی‌پذیری و چگونگی سامان‌دهی یک منبع. تعداد ویژگی‌هایی که ممکن است بر ساختار عرصه‌ی کنش تأثیر

¹ Working rules

² Boundary rules

³ Position rules

⁴ Scope rules

⁵ Choice rules

⁶ Action-outcome linkages

⁷ Aggregation rules

⁸ Information rules

⁹ Pay-off rules

بگذارند بسیار زیاد و غیرقابل شمارش است؛ اما نکته‌ی مهم در انجام تحلیل نهادی آن است که قواعدی که کمک به ایجاد انگیزه‌هایی می‌کنند که منجر به برآمدهای بهره‌ور در موقعیت‌های کنش مشخص می‌گردند، ممکن است در صورت تغییر جهان بیوفیزیکی به صورت جدی به شکست بیانجامد. بنابراین، تحلیل‌گران سیاست باید حساسیت ویژه‌ای نسبت به تفاوت‌های بسیار زیاد میان موقعیت‌های کنش و نیاز به متناسب کردن قواعد با ترکیبات متنوع از ویژگی‌ها، به‌جای یکنواختی فرضی^۱ میان تمام موقعیت‌ها در بخش مشخصی از هر کشور داشته باشند (استروم، ۲۰۰۵، الف، ۲۶).

ویژگی‌های اجتماع: دسته‌ی سوم از متغیرهای تأثیرگذار بر ساختار عرصه‌ی کنش، به ویژگی‌های اجتماع مربوط می‌شود که عرصه‌ی کنش قانونی در آن واقع شده است. برخی از این ویژگی‌های مهم عبارت‌اند از: هنجارهای رفتاری پذیرفته‌شده و ارزش‌های مشترک در اجتماع (فرهنگ)، سطح ادراک مشترک کنشگران بالقوه درباره‌ی ساختار انواع خاص نواحی کنش، میزان همگنی ترجیحات ساکنان یک اجتماع، اندازه و ترکیب اجتماع، چگونگی توزیع منابع و دارایی‌های عمومی میان گروه‌های تحت تأثیر (استروم، ۲۰۰۵، الف، ۲۶-۲۷؛ استروم، ۲۰۰۵، ب، ۸۴۰). برای مثال وقتی تمام کنشگران دارای مجموعه‌ی مشترکی از ارزش‌ها هستند و با یکدیگر در مجموعه‌ی مرکبی از موقعیت‌ها درون یک اجتماع کوچک تعامل می‌کنند، توسعه‌ی قواعد و هنجارهای مناسب برای مدیریت روابط تکرارشونده بسیار محتمل‌تر و هزینه‌ی گسترش سازوکارهای نظارت و مجازات نسبتاً پایین خواهد بود. اگر کنشگران یک عرصه‌ی کنش از فرهنگ‌های متفاوتی آمده باشند، به زبان‌های متفاوتی صحبت کنند و نسبت به یکدیگر بدگمان باشند، هزینه‌ی تدبیر کردن و حفظ قواعد تا حد قابل‌توجهی افزایش می‌یابد.

جمع‌بندی و ارائه‌ی چارچوب مفهومی

در جمع‌بندی آنچه در خصوص موانع نهادی به‌عنوان دشوارترین قیودی که بر سر راه اجرای کارآمد چارچوب برنامه‌ریزی وجود دارند گفته شد، می‌توان آن‌ها را به سه گونه تقسیم‌بندی نمود:

- نخست- **موانع روندکاری- ابزاری.** که شامل قواعد رفتاری رسمی مدون تنظیم‌کننده رفتار سازمانی و فردی می‌شوند. برخی از آن‌ها در قوانین و برخی دیگر در سیاست‌های سازمانی ریشه دارند.
- دوم- **موانع هنجاری- محتوایی.** دسته‌ای از موانع نهادی ریشه‌گرفته از باورهای اساسی در مورد مسائلی مانند نقش متخصصان و علم، منبع قدرت و کنترل، و ماهیت دانش را شامل می‌شوند. اگرچه موانع مبتنی بر هنجارها اغلب غیررسمی هستند، تأثیری عمیق دارند و اغلب در برابر تغییر بسیار مقاوم‌اند. ریشه‌های این‌گونه موانع را تا حد زیادی می‌توان در فرایندهای آموزش و اجتماعی شدن^۲ و جذب فرهنگی متخصصان و حرفه‌مندان ردیابی نمود.
- سوم- موانع ناشی از **ساختارها و فرایندهای سازمانی.** اثرگذاری این دسته از موانع بر شیوه تعامل و همکاری، و تحریم‌ها، مشوق‌ها و بازدارنده‌هایی که تحمیل می‌کنند، و شیوه شکل‌دهی، هدایت، و انتقال دانش، منابع، و نفوذ توسط آن‌ها، رفتار سازمانی و فردی را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهد. نمونه‌های بسیاری از این تأثیرات وجود دارند که دو دسته عمده از آن‌ها را می‌توان تحت عنوان جداسازی‌ها^۳ (انواع خط‌کشی‌های سازمانی) و ظرفیت نهادی^۴ (توانایی یک سازمان برای بسیج منابع فکری، مالی، انسانی موردنیاز برای رسیدن به اهداف خود) رده‌بندی نمود.

از سوی دیگر، با استفاده از برخی عناصر گونه‌شناسی قواعد در چارچوب نونهادگرایی که توسط الینور استروم صورت گرفته است، امکان تعریف قواعدی که فرایندهای مشارکتی به‌وسیله‌ی آن‌ها تشکیل یا تنظیم می‌شوند، وجود دارد. از آنجاکه مشارکت در فرایندهای تصمیم‌گیری توسط قواعد رسمی و غیررسمی تعیین‌کننده‌ی میزان مشارکت ساختار می‌یابند، دیدگاه نهادی راهی مفید برای توصیف متغیر مشارکت است. به‌عنوان مثال، قواعد مؤثر بر کمیت و کیفیت مشارکت به ترتیب زیر قابل تعریف است:

¹ Assumed uniformity

² Socialization

³ Compartmentalization

⁴ Institutional capacity

- **قواعد موقعیت** که به تجویز و تعیین موقعیت‌های مشخص در یک عرصه‌ی مشارکت خاص مانند عضو شورا، شهروند، و نماینده‌ی محله، و تعریف اینکه در هر موقعیت چه کسی کنترل و تصدی اصلی را دارا خواهد بود، می‌پردازند.
- **قواعد مرزی** که نشان می‌دهد موقعیت‌های مختلف در یک عرصه چگونه اشغال می‌شوند و شرایط ورود، خروج و دامنه‌ی وظایف افراد در آن عرصه را تعیین می‌کنند.
- **قواعد اختیارات** که به تجویز چگونگی تخصیص حقوق و تعهدات در هر موقعیت/جایگاه و معرفی مجموعه اقدامات مختص هر موقعیت در هر گره از درخت تصمیم‌گیری^۱ می‌پردازند. این قواعد ابزارهای در دسترس صاحبان هر موقعیت در انجام وظایف خود را تعیین می‌کنند و گزینه‌های مشروعیت رفتاری مناسب برای کنشگران در هر جایگاه را تعریف می‌کنند.
- **قواعد گستره (دامنه)** که برآمدهای ممکن میانکنش در یک عرصه خاص - شامل برآمدهای میانی یا نهایی- را تعیین می‌کنند. از یک سو، این قواعد محدودیت‌های محتوای برآمد هر عرصه را منعکس می‌کنند، از سوی دیگر، تعیین‌کننده‌ی وضعیت برآمد روابط زیر-عرصه‌ها در ارتباط سایر زیر-عرصه‌های کل فرآیند هستند.
- **قواعد تجمیع** که به تجویز چگونگی اتخاذ تصمیمات جمعی و سایر برآمدها در یک عرصه بر مبنای مشارکت دارندگان موقعیت‌های مختلف می‌پردازند؛ بدان معنا که عملکرد انتقالی^۲ لازم در هر گره مشخص از درخت تصمیم‌گیری را تعیین می‌کنند و اقدامات را به برآمدهای میانی یا نهایی متصل می‌سازند.
- **قواعد اطلاعات** که تجویز می‌کنند کدام اطلاعات برای هر صاحب جایگاه (موقعیت) در هر گره‌ی درخت تصمیم‌گیری در دسترس باشد؛ بنابراین شرکت‌کنندگان مختلف باید در رابطه با ارائه و دسترسی به اطلاعات چگونه با یکدیگر ارتباط برقرار کنند.
- **قواعد نتایج نهایی (پاداش)** تجویزهای مرتبط با هزینه‌ها و فایده‌های فرایند مشارکت هستند؛ هزینه‌ها و منافعی که بخشی از برآمدها از جمله پیامدهای تصمیم‌ها هستند. این قواعد با توجه به مجموعه‌ی کامل اقدامات انجام‌شده و برآمدهای حاصله، هزینه‌ها و فایده‌های مجاز یا ممنوع را در ارتباط با کنشگران مشخص می‌کنند (کلوک، کوئن و دنترز، ۲۰۰۶، ۲۶۵؛ کلوک و دنترز، ۲۰۰۵، ۴۲).

¹ Decision tree

² Transformation function

جدول ۱

شناسایی ویژگی‌های انواع مشارکت بر حسب مقیاس و نوع قاعده‌ی نهادی مشارکت

نوع قاعده	→ غیر مشارکتی	← مشارکتی
موقعیت، اختیارات و گستره	<ul style="list-style-type: none"> شهروندان نمی‌توانند درباره‌ی جزئیات یک پیشنهاد تصمیم بگیرند و نمی‌توانند تصمیم بگیرند که سیاست‌های مورد استفاده برای قضاوت در مورد آن چیست. 	<ul style="list-style-type: none"> شهروندان می‌توانند درباره‌ی جزئیات تصمیم بگیرند و می‌توانند تصمیم بگیرند که سیاست‌های مورد استفاده برای قضاوت در مورد پیشنهادهای بنیادی چیست.
اطلاعات	<ul style="list-style-type: none"> شهروندان هیچ اطلاعاتی در مورد پیشنهاد و اطلاعات دریافت نمی‌کنند در پردازش آن هیچ پشتیبانی دریافت نمی‌شود. بحث و میانگینی در مورد پیشنهاد با سایر احزاب و شهروندان شکل نمی‌گیرد. 	<ul style="list-style-type: none"> شهروندان اطلاعات را از مقامات و / یا بخش خصوصی دریافت می‌کنند. اما در پردازش آن، پشتیبانی نمی‌شوند یا برعکس. شهروندان ممکن است به استدلال‌های دیگران گوش دهند، اما "پاسخ نمی‌دهند".
مرزی	<ul style="list-style-type: none"> شهروندان به فرآیند تصمیم‌گیری دسترسی ندارند. 	<ul style="list-style-type: none"> فقط شهروندان دخیل (متأثر از نتایج و تصمیم‌ها) به فرآیند تصمیم‌گیری دسترسی دارند.
تجمیع	<ul style="list-style-type: none"> تصمیم‌گیری بر اساس اجماع متخصصان است. تصمیم‌گیری باید مبتنی بر نفع عمومی باشد. 	<ul style="list-style-type: none"> تصمیم‌گیری بر مبنای چانه‌زنی بین طرفین بازار و / یا نمایندگان آن‌هاست که در مورد منافع مختلف دخیل قضاوت می‌کنند. تصمیم‌گیری باید مبتنی بر نفع طرفین دخیل باشد.
نتایج نهایی (پاداش)	<ul style="list-style-type: none"> شهروندان علاوه بر هزینه‌های خود، هزینه‌های هنگفتی را برای اجازه یافتن به مشارکت صرف می‌کنند. 	<ul style="list-style-type: none"> شهروندان هزینه‌های زیادی نمی‌پردازند، اما باید هزینه‌های خود را تقبل کنند و برای مشارکت فعال، پشتیبانی می‌شوند.

مأخذ: نگارندگان، با استفاده از: (هویتما^۱، ۲۰۰۹، ۱۱۵)

نمودار چارچوب مفهومی تحلیل نهادی برنامه‌ریزی توسعه شهری مشارکتی که بر اساس چارچوب توسعه و تحلیل نهادی استروم و قواعد هفت‌گانه‌ی تأثیرگذار بر هر یک از اجزای یک موقعیت کنش تبیین گشته و در قالب شکل ۲ ارائه شده است، مشتمل بر اجزای ذیل است:

۱- با فرض فرآیند برنامه‌ریزی مشارکتی توسعه شهری به‌عنوان یک عرصه‌ی کنش نهادی، اجزای این عرصه به تفکیک عبارت‌اند از:

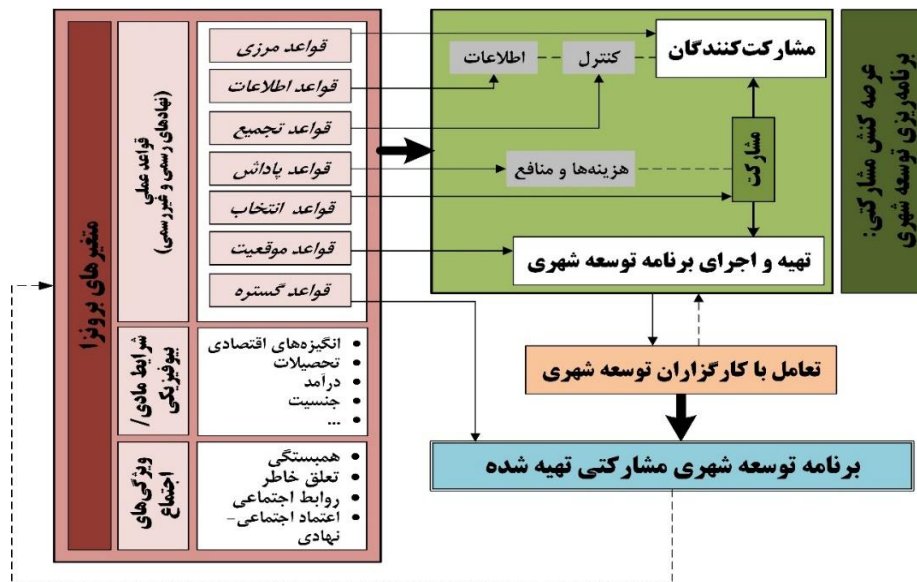
- کنشگران: مشارکت‌کنندگان شامل کلیه گروه‌های ذی‌نفع و ذی‌مدخل؛
- موقعیت کنش: مشارکت (کلیه اقدامات مرتبط با برنامه‌ریزی توسعه شهری در بستر مشارکتی)؛
- کنش: فرآیند تهیه و اجرای برنامه توسعه شهری؛
- برآمد نهایی: برنامه توسعه شهری مشارکتی تهیه‌شده؛
- کنترلی که کنشگران (مشارکت‌کنندگان) بر برآمدهای بالقوه‌ی فرآیند برنامه‌ریزی اعمال می‌کنند؛
- نوع اطلاعات کسب‌شده از کنشگران همسو با اهداف برنامه خروجی؛
- هزینه‌ها و منافع ناشی از مشارکت در تهیه و اجرای برنامه توسعه شهری برای مشارکت‌کنندگان.

¹ Huitema, 2009

۲- متغیرهای برونزا شامل قواعد عملی، شرایط مادی و بیوفیزیکی و ویژگی‌های اجتماع: - چگونگی تأثیرگذاری هر دسته از قواعد نهادی هفت‌گانه شناسایی شده در چارچوب تحلیل نهادی اوستروم بر هر یک از اجزای عرصه کنش بر اساس تعیین وضعیت هر دسته از قواعد به‌منزله‌ی متغیرهای برونزای تأثیرگذار بر عناصر یک موقعیت کنش^۱، تعیین شده است.

- متغیرهای زیرمجموعه شرایط مادی شامل انگیزه‌های اقتصادی، تحصیلات، درآمد و جنسیت و ویژگی‌های اجتماع شامل همبستگی، تعلق خاطر، روابط اجتماعی و اعتماد اجتماعی-نهادی از تحلیل محتوای پژوهش‌های پیشین در حوزه موضوعی شناسایی عوامل پرتکرار تبیین‌گر مشارکت عمومی و مشارکت شهروندی، استخراج شده است.^۲

۳- برنامه توسعه شهری تهیه شده به‌عنوان برونداد فرایند مشارکتی برنامه‌ریزی توسعه‌ی شهری که خود از قواعد گستره تأثیرپذیر، و بر شکل‌گیری متغیرهای برونزای مؤثر بر عرصه کنش مشارکتی در دور آتی از چرخه‌ی سیستمی برنامه‌ریزی توسعه‌ی شهری، شامل ارزیابی و بازنگری برنامه‌ی پیشین، یا تهیه‌ی برنامه‌ی جدید مبتنی بر بازخوردهای حاصل از اطلاعات کسب‌شده طی فرایند مشارکتی، تأثیرگذار است.



شکل ۲. چارچوب مفهومی تحلیل نهادی برنامه‌ریزی توسعه شهری مشارکتی

این چارچوب تحلیل، در پژوهش‌های کاربردی آتی، در سه سطح عملیاتی برای تولید برآمدهای عملی برنامه‌ریزی مشارکتی، سطح سیاست‌گذاری برای تصمیم‌گیری و خط‌مشی‌گذاری در قالب محدودیت‌ها و قواعد انتخاب جمعی تأثیرگذار بر ساختار موقعیت‌های کنش برنامه‌ریزی مشارکتی، و در سطح قانونی برای تعیین ترکیب مشارکت‌کنندگان ذیصلاح برای سیاست‌گذاری و قواعد تعیین‌کننده در این راستا، قابل توسعه و بهره‌برداری خواهد بود.

به منظور ارائه‌ی جمع‌بندی نهایی از یافته‌های پژوهش با رویکرد تلفیقی نسبت به برنامه‌ریزی مشارکتی و نظریه نهادگرایی، ابتدا شناسایی و دسته‌بندی انواع موانع و محدودیت‌های مشارکت بر حسب نوع و سطح یا سطوح نهادی تأثیرگذار در ایجاد آنها، و در گام بعد، قواعد نهادی تأثیرگذار بر رفع یا کاهش اثر هر دسته از موانع به تفکیک تأثیرگذاری آنها بر عناصر چهارچوب مفهومی ارائه شده در شکل ۲، با تعریف پیش‌تر بیان شده، صورت گرفته است. شناسایی قواعد نهادی تأثیرگذار در رفع یا کاهش تأثیرات هر

^۱ نگاه کنید به: (استروم، ۲۰۰۵ الف، ۸۹)

^۲ نگاه کنید به: (طالب، میرزایی و نادری، ۱۳۹۱)؛ (علی‌پور، زاهدی و شیانی، ۱۳۸۸)؛ (ادریسی و شجاعی، ۱۳۹۱)؛ (یزدان‌پناه، ۱۳۸۶)؛ (صفایی پور، ۱۳۹۶)؛ (ربانی، قاسمی و عباس‌زاده، ۱۳۸۸)؛ (حسینی، قدرتی و جوادیان، ۱۳۹۱)؛ (گیوی، علیپور، نظری و اقامتی گشتی، ۱۳۹۴)

دسته از موانع برنامه‌ریزی مشارکتی، ارائه‌ی راهکارهای متناسب با آن در قالب پژوهش‌های آتی را امکان‌پذیر می‌سازد. مجموعه یافته‌های تلفیقی پژوهش در قالب جدول ۲ ارائه شده است.

جدول ۲

جمع‌بندی یافته‌های پژوهش

دسته‌بندی موانع نهادی مشارکت	سطح نهاد تأثیرگذار	انواع نهادهای زیرمجموعه/ درون‌زایی یا برون‌زایی	نوع مانع نهادی	نوع قاعده نهادی تأثیرگذار در رفع موانع مشارکت	عنصر تأثیرپذیر از قاعده نهادی در چهارچوب مفهومی پژوهش
هنجاری- محتوایی:	سطح ۱: نهاد‌های مرتبط با ساختار اجتماعی جامعه (ارزش‌های محصور شده‌ی سنتی)	- عموماً شامل نهادهای غیررسمی همچون سنت‌ها، هنجارها، رسوم و عرف‌ها و عادات اجتماعی - برون‌زا	• کارآمدی در مقابل توانمندسازی • رویکرد فن-پایه به مشارکت • رسمی‌سازی در مقابل عملکردگرایی نهادی • انگاشت اجتماع: • وجود اجتماع یکپارچه فرهنگ و میناگرایی • قدرت و فرایند اجتماع توانا • عاملیت (شهروند) در مقابل ساختار (اجتماع)	---	ویژگی‌های اجتماع
	سطح ۲: نهاد‌های مرتبط با قواعد رسمی بازی به ویژه حقوق مالکیت	- عموماً شامل قوانین رسمی که حقوق مالکیت و سیستم قضایی را تعیین می‌کنند، هستند. - برون‌زا/ درون‌زا	• محدودیت‌های ناشی از نمایندگی • محدودیت‌های عملکرد ابزاری مشارکت: • در کسب و استفاده از اطلاعات مشارکت‌کنندگان • در ارتقای کیفیت ارزیابی در بهبود کیفی اجرا	اطلاعات مشارکت‌کنندگان	اطلاعات
روندکاری- ابزاری:	سطح ۳: نهاد‌های مرتبط با انجام بازی (اعمال مدیریت و تدبیر امور)	- قوانین تعیین‌کننده‌ی ساختار حکمروایی خاص یک کشور و روابط قراردادی همانند قراردادهای سفارش‌های تجاری. - درون‌زا	• محدودیت‌های ناشی از فرایند مشارکت: • مشارکت کدام گروه‌ها در کدام مراحل • در کنترل و تثبیت خواسته‌ها در فرایندهای طولانی‌مدت	تجمع	مشارکت‌کنندگان بر فرایند تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی
ساختاری- فرایندی سازمانی:	سطح ۴: نهاد‌های مرتبط با سازوکارهای تخصیص منابع	- قوانین مرتبط با چگونگی تخصیص منابع (همانند کنترل جریان سرمایه، رژیم‌های تجاری، نظام‌های امنیت اجتماعی). - درون‌زا	• مشارکت کدام گروه‌ها در کدام مراحل • تأثیرگذاری احتمالی ذی‌نفعان غالب بر کل فرایند تصمیم‌گیری • تحمیل نوع خاصی از فرایند یا روش مشارکتی توسط یک قانون، معاهده بین‌المللی یا سازمان پشتیبان مالی	پاداش	مشارکت ناشی از مشارکت
ظرفیت‌های نهادی برای بسیج منابع فکری، مالی، انسانی موردنیاز برای دستیابی به اهداف)				موقعیت	تهیه و اجرای برنامه توسعه شهری
				مرزی	مشارکت‌کنندگان
				دامنه	برونداد فرایند برنامه‌ریزی مشارکتی

منابع

- اوستروم، الینور استرم. (۲۰۰۵). فهم تنوع نهادی. ترجمه سید جمال‌الدین محسنی زنوزی. (۱۳۹۴). تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
 ادربیسی، افسانه؛ و شجاعی، مرجان. (۱۳۹۱). بررسی عوامل مؤثر بر مشارکت اجتماعی ساکنین در تحقق طرح‌های توسعه شهری - نمونه موردی: پیاده‌راه‌سازی حوزه تاریخی شهر تهران منطقه ۱۲. برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، ۴ (۱۳)، ۱۱۵-۱۵۸.
 بلیکی، نورمن. (۲۰۰۰). طراحی پژوهش‌های اجتماعی. ترجمه حسن چاوشیان. (۱۳۹۲). تهران: نشر نی.

- حسینی، سیدهادی، قدرتی، حسین و جوادیان، سیدحمید. (۱۳۹۱). تحلیلی بر جایگاه مشارکت شهروندان در توسعه پایدار شهری (مطالعه موردی شهر سبزوار). مجموعه مقالات کنفرانس ملی برنامه‌ریزی و مدیریت شهری. مشهد.
- ریانی، رسول؛ قاسمی، وحید؛ و عباس‌زاده، محمد. (۱۳۸۸) رابطه ابعاد مادی و غیر مادی رفاه اجتماعی با مشارکت شهروندان در امور شهری. *رفاه اجتماعی*، ۸ (۳۲)، ۸۷-۱۰۴.
- شرقی، مرجان و برک‌پور، ناصر. (۱۳۹۱). تکنیک‌های مشارکت شهروندان در برنامه‌ریزی و مدیریت شهری؛ گونه‌شناسی نظری و کاربرد عملی. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی (به نشر).
- صفایی پور، زهرا. (۱۳۹۶). بررسی عوامل مؤثر بر مشارکت مردمی در توسعه شهری (مطالعه موردی: شهر ایلام). *فصلنامه مطالعات عمران شهری*، ۱ (۱)، ۱۱۱-۱۴۰.
- طالب، مهدی، میرزایی، حسین و نادری، عفت. (۱۳۹۱). ارزیابی نقش مشارکت در طرح‌های توسعه مناطق روستایی (بررسی موردی: طرح‌های تجمع مناطق روستایی)، *مجله توسعه محلی (شهری و روستایی)*، ۴ (۱)، ۱-۱۸.
- عبدی دانشپور، زهره. (۱۳۸۷). *درآمدی بر نظریه‌های برنامه‌ریزی با تاکید ویژه بر برنامه‌ریزی شهری*. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- عجم اوغلو، دارون؛ و رایبسون، جیمز. (۲۰۱۰). نقش نهادها در رشد و توسعه. ترجمه محمدحسین نعیمی‌پور. (۱۳۹۲). *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ۲۹۳، ۹۰-۱۰۹.
- عسگری، علی. (۱۳۹۱). نهادگرایی و برنامه‌ریزی. در پرویز اجلالی، مجتبی رفیعیان، و عسگری علی. *نظریه برنامه‌ریزی: دیدگاه‌های سنتی و جدید*. تهران: نشر آگه.
- علی پور، پروین، زاهدی، محمدجواد و شیانی، ملیحه. (۱۳۸۸). اعتماد و مشارکت: بررسی رابطه بین اعتماد و مشارکت اجتماعی در شهر تهران. *مجله جامعه‌شناسی ایران*، ۱۰ (۲)، ۱۰۹-۱۳۵.
- گیوی، مجید، علیپور، سمیره، نظری، صفیه و اقامتی گشتی، رضا. (۱۳۹۴). بررسی عوامل مؤثر بر جلب مشارکت شهروندان در توسعه پایدار شهری (مورد مطالعه: شهر بندرعباس). *فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر*، ۴ (۳۱)، ۱۶۷-۱۹۰.
- متوسلی، محمود. (۱۳۹۲). *توسعه اقتصادی: مفاهیم، مبانی نظری، رویکرد نهادگرایی و روش‌شناسی*. تهران: سمت.
- متوسلی، محمود، سمیعی نسب، مصطفی و نیکونستی، علی (مترجمان). (۱۳۹۳) *نهادها و توسعه* (تألیف جمعی از نویسندگان). تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- یزدان پناه، لیلیا. (۱۳۸۶). موانع مشارکت اجتماعی شهروندان تهرانی. *رفاه اجتماعی*، ۷ (۲۶)، ۱۰۵-۱۳۰.

References

- Abdi Daneshpour, Z. (2008). *An Introduction to Planning Theories with Special Reference to Urban Planning Theories*. Tehran: Shahid Beheshti University Press. (in Persian)
- Acemoglu, D., & Robinson, C. (2013). The Role of Institutions in Growth and Development (M. Naeimipour, Trans.). *Political & Economic Ettelaat*, 293, 90-109. (Original work published 2010). (in Persian)
- Alipour, P., Zahedi, M. J., & Shiani, M. (2009). Trust and Participation: A Study of the Relationship between Trust and Social Participation in Tehran. *Iranian Journal of Sociology*, 10 (2), 109-135. (in Persian)
- Asgari, A. (2012). Institutionalism and Planning. In P. Ejlali, M. Rafieian, & A. Asgari, *Planning Theory: Traditional and New Perspectives*. Tehran: Agah Publishers. (in Persian)
- Berger, P., & Luckmann, T. (1991). *The social construction of reality*. London: Penguin Books.
- Biggs, S. (1995). *Participatory Technology Development: A Critique of the New Orthodoxy*. Durban: Olive Information Service (AVOCADO series 06/95).
- Blackstock, K. L., Kelly, G. J., & Horsey, B. L. (2007). Developing and applying a framework to evaluate participatory research for sustainability. *Ecological economics*, 60 (4), 726-742.
- Blaikie, N. (2013). *Designing social research: The logic of anticipation* (H. Chavoshian, Trans.). Tehran: Ney Publishing. (Original work published 2000). (in Persian)
- Brett, E. A. (1996). The participatory principle in development projects: the costs and benefits of cooperation. *Public Administration & Development (1986-1998)*, 16 (1), 5-19.
- Chambers, R. (1994). The origins and practice of participatory rural appraisal. *World Development*, 22 (7), 953-969.
- Chambers, R. (1997). *Whose reality counts? Putting the first last*. Intermediate Technology Publications Ltd (ITP).
- Cleaver, F. (1999). Paradoxes of participation: questioning participatory approaches to development. *Journal of international development*, 11 (4), 597.

- Cleaver, F. (2000). Moral ecological rationality: institutions and the management of common property resources. *Development and Change*, 31 (2), 361-383.
- Cleaver, F. (2004). The limits of participation in development. *The Sahel*, 5, 67.
- Cleaver, F. and Kaare, B. (1998). *Social embeddedness and project practice: a gendered analysis of promotion and participation in the Hesawa programme*. Tanzania: University of Bradford for SIDA, June.
- Coenen, F. H. J. M. (Ed.). (2009). *Public Participation and Better Environmental Decisions: The Promise and Limits of Participatory Processes for the Quality of Environmentally Related Decision-making*. Springer.
- Cooke, B., & Kothari, U. (2001). *Participation: The new tyranny?* New York & London: Zed Books.
- Cornwall, A. (2003). Whose voices? Whose choices? Reflections on gender and participatory development. *World development*, 31 (8), 1325-1342.
- Creighton, J. L. (2005). *The public participation handbook: Making better decisions through citizen involvement*. John Wiley & Sons.
- Edrisi, A., & Shojaie, M. (2013). Examination of the factors affecting the inhabitants social participation in urban development projects: A case study of building pedestrian ways in the historical texture of Tehran (Region 12). *Social Development and Welfare Planning*, 4 (13), 115-158. (in Persian)
- Eyburn, R., & Ladbury, S. (1995). Popular participation in aid assisted projects: why more in theory than in practice? In N. Nelson, & R. Wright (Eds.), *Power and Participatory Development*. London: IT Publications, Ch. 17.
- Friedmann, J., & Kuester, C. (1994). Planning education for the late twentieth century: an initial inquiry. *Journal of Planning Education and Research*, 14 (1), 55-64.
- Givi, M., Alipour, S., Nazari, S., & Eghamati Ghashti, R. (2015). A Study of Factors Affecting Citizens' Participation in Sustainable Urban Development (Case Study: Bandar Abbas). *Social Sciences Quarterly*, Islamic Azad University, Shushtar Branch, 9 (4), 167-190. (in Persian)
- Goebel, A. (1998). Process, perception and power: Notes from 'participatory' research in a Zimbabwean resettlement area. *Development and Change*, 29 (2), 277-305.
- Granovetter, M. (1992). Economic institutions as social constructions: a framework for analysis. *Acta sociologica*, 35 (1), 3-11.
- Healey, P. (2007). The New Institutionalism and the Transformative Goals of Planning. In N. Verma, *Institutions and Planning*. Oxford: Elsevier.
- Hirst, P. (1994). *Associative democracy*. Cambridge: Polity Press.
- Jessop, B., Amin, A., & Hausner, J. (1997). *Beyond Market and Hierarchy: Interactive Governance and Social Complexity*. Cheltenham, UK & Lyme, NH: E. Elgar.
- Hosseini, S.H., Ghodrati, H., & Javadian, S.H. (2012). An Analysis of Citizens' Participation in Sustainable Urban Development (Case Study: Sabzevar City). *Proceedings of the National Conference on Urban Planning and Management*, Mashhad. (in Persian)
- Huitema, D. (2009). A Comparison of Participatory and Non-participatory Approaches to Hazardous Waste Siting. In F. H. J. M. Coenen (Ed.), *Public Participation and Better Environmental Decisions: The Promise and Limits of Participatory Processes for the Quality of Environmentally Related Decision-making*. Springer.
- Juarez, J. A., & Brown, K. D. (2008). Extracting or empowering? A critique of participatory methods for marginalized populations. *Landscape Journal*, 27 (2), 190-204.
- Jütting, J. (2003). *Institutions and development: a critical review (Vol. 11)*. OECD Publishing.
- Klok, P.-J., & Denters, B. (2005). Urban leadership and community involvement: An institutional analysis. In M. Haus, H. Heinelt, & M. Stewart (Eds.). *Urban governance and democracy: Leadership and community involvement*. London & New York: Routledge.
- Klok, P. J., Coenen, F., & Denters, B. (2006). Institutional conditions for complementarities between urban leadership and community involvement. In H. Heinelt, D. Sweeting, & P. Getimis (Eds.), *Legitimacy and urban governance, a cross-national comparative study*. London: Routledge, 265-285.
- Lane, M. B. (2005). Public participation in planning: an intellectual history. *Australian Geographer*, 36 (3), 283-299.
- Long, N. (1992). From paradigm lost to paradigm regained? The case for an actor orientated sociology of development. In N. Long, & A. Long (Eds.), *Battlefields of Knowledge: The Interlocking of Theory and Practice in Social Research and Development*. London: Routledge, 16-43.
- Mitlin, D., & Thompson, J. (1995). Participatory approaches in urban areas: strengthening civil society or reinforcing the status quo? *Environment and urbanization*, 7 (1), 231-250.
- Mosse, D. (2003). The making and marketing of participatory development. In P.V. Ufford, & A. Kumar Giri, *A moral critique of development: in search of global responsibilities*, (pp.43-75). London & New York: Routledge.
- Motvasseli, M. (2013). *Economic Development: Concepts, Theoretical Foundations, Institutional Approach and Methodology*. Tehran: Samat. (in Persian)

- Motevasseli, M., Samiee Nasab, M., & Nikoonesbati, A. (Eds. & Trans.). (2014). *Institutions and Development (Articles Collection)*. Tehran: Imam Sadegh University Press. (in Persian)
- Nelson, N., & Wright, S. (1995). *Power and participatory development: theory and practice*. Intermediate Technology Publications Ltd (ITP).
- North, D. C. (1994). Economic performance through time. *The American economic review*, 84 (3), 359-368.
- Ostrom, E. (2005a). *Understanding institutional diversity (Vol. 241)*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Ostrom, E. (2005b). Doing institutional analysis digging deeper than markets and hierarchies. In C. Ménard, & M. M. Shirley, *Handbook of new institutional economics*. Dordrecht: Springer, 819-848.
- Ostrom, E. (2011). Background on the institutional analysis and development framework. *Policy Studies Journal*, 39 (1), 7-27.
- Ostrom, E. (2015). *Understanding Institutional Diversity*, (S. J., Mohseni Zanozi, Trans.). Tehran: Imam Sadegh University Press. (Original work published 2005). (in Persian)
- Ostrom, E., Gardner, R., & Walker, J. (1994). *Rules, Games and Common-Pool Resources*, Ann Arbor. MI: The University of Michigan Press.
- Peelle, E., Schweitzer, M., Munro, J., Carnes, S., & Wolfe, A. (1996). *Factors favorable to public participation success*. Report for U.S. Department of Energy. Oak Ridge, TN: Oak Ridge National Laboratory.
- Pretty, J., Guijt, I., Thompson, J., & Scoones, I. (1995). *Participatory learning and action: A trainer's guide*. IED.
- Rabbani, R., Ghasemi, V., & Abbaszade, M. (2009). The Relationship between Social Welfare and Citizens Participation in Urban Affairs. *Social Welfare Quarterly*, 8 (32), 91-108. (in Persian)
- Reed, M. S. (2008). Stakeholder participation for environmental management: a literature review. *Biological conservation*, 141 (10), 2417-2431.
- Safaeipour, Z. (2017). A Study of Factors Affecting Public Participation in Urban Development (Case Study: Ilam). *Journal of Urban Development Studies*, 1(1), 140-111. (in Persian)
- Scott, J. (1998). Address to the Seventh Annual Conference of the International Association for the Study of Common Property, Vancouver, 10-14 June.
- Sharafi, M., Barkapour, N. (2012). *Techniques of Citizens' Participation in Urban Planning and Management: Theoretical Theory and Practical Application*. Mashhad: Astan Quds Razavi Publications. (in Persian)
- Stimson, R. J., Stough, R., & Salazar, M. (2018). *Leadership and institutions in regional endogenous development* (M. Sharifzadegan, & B. MalekpourAsl, Trans.). Tehran: Ney Publishing. (Original work published 2010). (in Persian)
- Taleb M., Mirzaei, H., & Naderi, A. (2012). Evaluation of the role of public participation in rural development projects (Case study: combining plans in rural areas). *Journal of Community Development (Rural and Urban Communities)*, 4 (1), 1-18. (in Persian)
- Uphoff, N. (1992). Monitoring and evaluating popular participation in World Bank assisted projects. In B. Bhatnagar, & A. Williams, *Participatory Development and the World Bank*, Discussion Papers Series No. 183. Washington, DC: World Bank.
- Van Tatenhove, J. P., & Leroy, P. (2003). Environment and participation in a context of political modernisation. *Environmental values*, 12 (2), 155-174.
- Verma, N. (2007). Institutions and planning: an analogical inquiry. in N. Verma (Ed.), *Institutions and planning* (pp. 1-16). Elsevier.
- Williamson, O. E. (2000). The New Institutional Economics: Taking Stock, Looking Ahead, *The Journal of Economic Literature*, 38 (3), 595-613.
- Yazdanpanah, L. (2007). Barriers to Social Participation of Tehran Citizens, *Social Welfare*, 7 (26), 105-130. (in Persian)